

انواع ادبی و محتوا و مضامین اشعار خواجه کرمانی

صدیقه ستوده نیا کرانی^۱، عنایت الله شریف پور^{۲*}، سعید پور امینایی^۱

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

سال هفدهم، شماره پنجم، مرداد ۱۴۰۳، شماره پی در پی ۹۹، صص ۱۰۷-۷۳

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2024.17.7422>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

هدف و زمینه: موضوع اصلی انواع ادبی به شیوه جدید، طبقه‌بندی آثار ادبی از نظر محتوا و معنی است. با آن‌که در شیوه جدید طبقه‌بندی متون ادبی، آثار ادبی در چهار دسته ادبیات غنایی، تعلیمی، حماسی، نمایشی جای می‌گیرند؛ اما هر نوع ادبی می‌تواند در درون خود انواع دیگری نیز داشته باشد که این امر در مورد آثار خواجه کرمانی نیز صادق است. خواجه کرمانی با آن که شاعری می‌باشد که داستانهای بزمی و عاشقانه در آثار وی از جمله همایون، گل و نوروز دیده می‌شود، اما در هر یک از منظومه‌های عاشقانه وی جلوه‌های گوناگون ادبیات تعلیمی، حماسی و... نیز به چشم می‌خورد. پژوهش روبرو به بررسی انواع ادبی و مضامین و محتوای آثار خواجه کرمانی می‌پردازد.

روش تحقیق: پژوهش پیش رو، مطالعه‌ای نظری است که به روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

یافته‌ها: انواع ادبی در آثار خواجه کرمانی، بسامد یکسانی ندارند و شاعر متأثر از فضای حاکم بر اشعار خود، سنتهای معمول یا تحت تاثیر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار خود بوده است. از لحاظ کمی، میزان بسامد هر یک از انواع ادبی در آثار خواجه کرمانی با موضوع هر اثر ارتباط دارد. عمده‌ترین مضمون در آثار خواجه کرمانی، مدح است.

نتیجه: مهمترین درونمایه‌ها و محتوای آثار خواجه کرمانی عبارتند از شکواییه، مدح و منقبت، مرثیه، تهنیت، هجو، مفاخره، تقاضا، نیایش، توصیف است، که به مقتضای هر یک از این موضوعات شگردهای و کارکردهای زبانی خاصی به کار گرفته است. در آثار خواجه کرمانی انواع ادبی تعلیمی، حماسی، غنایی با فرعیات و شاخه‌های مربوط به آنها دیده می‌شود. خواجه اندیشه‌ها و عواطف خود را در تصویرهای زیبا و تابلوهای عالی ترسیم نموده و معانی و الفاظ را در نهایت ایجاز و با آهنگی گوشنواز به خواننده منتقل می‌کند.

تاریخ دریافت: ۱۱ شهریور ۱۴۰۲
تاریخ داوری: ۱۴ مهر ۱۴۰۲
تاریخ اصلاح: ۲۸ مهر ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴ آذر ۱۴۰۲

کلمات کلیدی:

انواع ادبی، خواجه کرمانی، تحلیل محتوا، سبک فکری، مضمون

* نویسنده مسئول:

e.Sharifpour@uk.ac.ir

۳۳۲۵۷۱۴۱ (۹۸ ۳۴)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Literary types and content and themes of Khajovi Kermani's poems

S. Sotoudehnia Karani¹, E. Sharifpour*², S. Pouraminaei¹

1- Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Sirjan Branch, Islamic Azad University, Sirjan, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Shahid Bahonar Kerman, Kerman, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 02 September 2023

Reviewed: 06 October 2023

Revised: 20 October 2023

Accepted: 05 December 2023

KEYWORDS

Literary types, Khajovi Kermani, content analysis, intellectual style, theme

*Corresponding Author

✉ e.Sharifpour@uk.ac.ir

☎ (+98 34) 33257141

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: The main topic of literary types in the new way is the classification of literary works in terms of content and meaning. However, in the new way of classifying literary texts, literary works are placed in four categories of lyrical, educational, epic, dramatic literature, but any type Literature can have other types within itself, and this is also true for the works of Khajawi Kermani. Although Khajawi Kermani is a poet, love stories can be seen in his works, such as Hodaya Vahmayoun, Gol and Norooz, but in each From his love poems, various manifestations of didactic, epic literature, etc. can also be seen. The present research examines the literary types and themes and content of Khajawi Kermani's works.

METHODOLOGY: The present research is a theoretical study that was carried out using the library method and the descriptive-analytical method.

FINDINGS: Literary types in Khajawi Kermani's works do not have the same frequency, and the poet was influenced by the atmosphere governing his poems, common traditions or influenced by the political, social and cultural conditions of his time. Quantitatively, the frequency of each literary type in Khajawi Kermani's works is related to the subject of each work. The main theme in Khajawi Kermani's works is praise.

CONCLUSION: The most important themes and contents of Khajawi Kermani's works are complaints, praises, laments, congratulations, satire, boasting, requests, prayers, descriptions, which use special linguistic techniques and functions according to each of these topics. In the works of Khajawi Kermani, there are didactic, epic, and lyrical literary types with their related branches and branches. Khajawi draws his thoughts and emotions in beautiful pictures and excellent paintings and conveys the meanings and words to the reader in a concise manner and with a catchy song.

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2024.17.7422>

| NUMBER OF REFERENCES | NUMBER OF TABLES | NUMBER OF FIGURES |
|---|--|--|
|  27 |  0 |  0 |

مقدمه

دربارهٔ انواع ادبی تعاریف گوناگون و گاه متضاد ارائه شده است. دکتر شمیسا بیان میکند: "انواع در ردیف نظامهایی از قبیل سبک شناسی و نقد ادبی، یکی از اقسام جدید علوم ادبی و یا به قول فرنگیها یکی از شعبه‌ها و مباحث نظریه ادبیات Theory of literature است. موضوع اصلی آن طبقه‌بندی کردن آثار ادبی از نظر ماده و صورت در گروه‌های محدود و مشخص است." (شمیسا، ۱۳۸۹، ص ۱۷). شمیسا معتقد است که "هنوع ادبی (Gener)، اجناسی (species) هم دارد که بعضا در قدیم شناخته شده نبوده است. به هر حال هر نوعی میتواند فروعی هم داشته باشد." (شمیسا، ۱۳۹۴، ص ۸۸). هر یک از این ژانرهای فرعی، نوع خاصی محسوب میشوند که در ذیل نوع اصلی آمده؛ هر چند به دشواری میتوان یک اثر ادبی را بطور دقیق در نوع و شاخه‌ای خاص قرار داد؛ زیرا گاه از یک نظر ممکن است به یک نوع ادبی نزدیک باشد و از دیدگاه دیگر به نوع دیگر شبیه باشد. (رزمجو، ۱۳۹۰، ص ۷۱). در مورد منشا و سابقهٔ انواع ادبی میتوان گفت که کاربرد اصطلاح انواع ادبی در مغرب زمین پیشینه‌ای دیرین دارد. "سابقهٔ کاربرد اصطلاح انواع ادبی در ادبیات مغرب زمین به شخصیت‌های چون هوراس (۶۵۸ ق.م) شاعر رم باستان، آثار ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) فیلسوف شهیر یونان، از جمله کتاب فن شعر او میرسد." (رزمجو، ۱۳۷۲، ص ۱۳). اهمیت انواع ادبی به این علت است که انواع ادبی بستر آفرینش‌های ادبی است، بهره‌گیری از هر نوع، در جهت دهی فکری نویسنده اهمیت بسیار دارد؛ در واقع یکی از مشکلات مهم در شعر و ادب فارسی و عربی تقسیم آثار به انواع محدود و مشخص است. هر چند این تقسیم بندی همیشه، بعنوان یک ضرورت در حوزهٔ ادبیات وجود داشته است؛ زیرا این تقسیم بندی انواع ادبی باعث سهولت و آسانی در بحث نقد در ادبیات میشود. "آخرین تقسیم در مورد مفاهیم شعری، تقسیم آنهاست به شعر حماسی، غنایی، نمایشی و تعلیمی در ادبیات غرب." (رستگارفسائی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۱) بحث انواع ادبی در آثار بزرگ شاعران و نویسندگان فارسی دارای آمیختگیهای متعدداست. به این معنا که در یک اثر با تنوع گونه‌ها و انواع با درهم آمیختگی آنها مواجه هستیم. طبقه‌بندی این آثار مایه‌های درک دقیق‌تر و کامل‌تر آثار را فراهم میکند.

شرح احوال خواجهی کرمانی

خواجهی کرمانی سال (۶۸۹ ه.ق)، در کرمان متولد شد. "تحصیلات او در جوانی در کرمان و فارس صورت گرفت و بعد از آن به مسافرت‌های خود پرداخت و در اثناء آنها با عده‌ای از مشایخ و سلاطین و وزرا ملاقات کرد. بعد از سفر حج مدتی در تبریز و سپس در شیراز به سر برد و در پایان عمر چندی با شاعر بزرگ حافظ شیرازی معاشرت داشت." (صفا، ۱۳۸۱، ص ۵۴۶) او به ماندن در کرمان چندان دل بستگی نداشت و مانند بسیاری از عارفان در پی آن بود که به مسافرت‌های دور و دراز برود. "بلاخره از کرمان به شیرازی که سالها در آرزوی آن بود سفر کرد." مدتی در شیراز بزیست و برای کسب کمال بیشتر ایام به خدمت علما و فضلا میرسید. بعد به کازرون رفت و به خدمت شیخ امین الدین محمد کازرونی رسید. (خوانساری، ۱۳۹۱، ص ۱۳) دربارهٔ مرگ خواجه چنین نوشته‌اند: "او برای ختان فرزند شیخ ابواسحاق که یکی از ممدوحانش بود قصیده‌ای سرود و شیخ ابواسحاق از شنیدن آن قصیده چنان خوشش آمد که یک طبق زر بعنوان صلح برای وی فرستاد. خواجه از دیدن آن خمر طلا، از فرط شادی، بیهوش افتاد و درگذشت. پایان حیاتش را به سال ۷۵۳ در ۷۴ سالگی ذکر کرده‌اند. مزارش در نزدیکی دروازه قرآن شیراز واقع است." (نظمی تبریزی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۶)

سبک خواجهی کرمانی

سبک خواجه اگرچه سبک عراقی است، اما از سبک خراسانی نیز تاثیر گرفته است. خواجه بنا بر روش ادیبان زمان از بیشتر دانشمندی عصر خود بهره داشت و در برخی مانند نجوم و هیات صاحب فن بود. علو سخنش در قصیده و غزل و دیگر انواع شعر، قدرت او را در سخنوری نشان می‌دهد. با این حال به پیروی از استادان پیشین نیز می‌پرداخت، چنانکه در قصیده از سنایی و خاقانی و ظهیر و در مثنوی از شیوه نظامی و در غزل از سعدی پیروی کرده است، و از این بابت جزو آن دسته از شاعران است که در غزل‌های آنان در سیر تحول غزل، میان سعدی و حافظ قرار داشته است، یعنی مضمون‌های عرفانی و اندرزی حکمی را همراه با مضمون عاشقانه دارد، در قصاید عارفانه و حتی منظومات، خواجه مخصوصاً به سبک سنایی توجه خاصی دارد و هرچند به جزالت بیان سنایی و پختگی افکار او دست نیافته است، شیوه او را تقلید می‌کند. نه فقط مثنوی کمال‌نامه او تقلیدیست از اسلوب منظومه سیرالعباد سنایی به همان سیاق، بلکه خواجه تعدادی از قصاید سنایی را که متضمن شیوه وعظ و تحقیق بوده است نیز جواب گفته است و در این موارد ظاهراً به سبک جلال‌الدین اصفهانی نزدیک شده است. بطور کلی در قصاید خواجه در آنچه وی در زهد و تحقیق و وعظ سروده است، زیاد به مناسبات لفظی توجه شده است و بعضی قصاید او به کلی مشحون از بدایع صنعتی مثل جناس و ترصیع و مراعات‌النظیر است. اما درین اشعار هرچند توجه به صنعت مشهودست، به هیچ وجه آثار تکلف نمودار نیست و این امر قدرت او را در بیان معانی میرساند. (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۳۷۱). آثار خواجه عبارتند از: دیوان اشعار - همای و همایون - گل و نوروز - روضه الانوار - کمال‌نامه - گوهرنامه - سام‌نامه

رسایل خواجه : آثار منثور خواجه رساله‌های چهارگانه است، با نثری مسجع و مصنوع، که آراسته شده به آیات قرآنی، بدین ترتیبند: سراجیه - شمس و سحاب - شمع و شمشیر - نمد و بوریا - مفاتیح القلوب و مصابیح الغیوب.

انواع ادبی در آثار خواجهی کرمانی

ادبیات غنایی

این نوع ادبی که مربوط به احساسات و عوالم روحانی آدمی است و درجه شدید آن مربوط به عشق و تعلق خاطر است. تمام شعرای فارسی زبان در غزل‌های خود به شرح و دل‌بستگی و بیان مهجوری و مشتاقی پرداخته‌اند. " اشعار غنایی به سروده‌هایی گفته میشود که به جای گفتگو از حوادث خارجی، از هیجانها و احساسات روحی سخن می‌گوید، و بیانگر واکنشهای لطیف روحانی و سرکشیهایی رقیق درونی و معنوی شاعر باشد. ادبیات غنایی، گستردگی نسبتاً وسیعی دارد، از بیان احساس و عواطف و خصوصاً عشق که موضوع اصلی آن است تا توصیف طبیعت و جوانی و مجالس شادخواری و شادکامی و زیبایی؛ داستانهای عاشقانه نیز در این دسته ادب جای می‌گیرد. میزان و ملاک حقیقت در این نوع شعر عواطف و روح شاعر است. غرض و غایت شعر غنایی توصیف عواطف و نفسانیات فرد است و تمام عواطف نفسانی بشر از هر نوع که باشد موضوع آن، تنها نمیتوان عواطف عاشقانه را موضوع اصلی شعر غنایی تصور کرد. ادبیات غنایی شامل فرعیات بسیاری است که برای پرهیز از طولانی شدن مطلب به توضیح چند مورد از جمله: سوگندنامه، ساقینامه، شهر آشوب و طرديات می‌پردازیم.

سوگندنامه

یکی از انواع ادبی است که در تاریخ ادبیات فارسی، نمونه‌های فراوانی از آن در دیوانها، جنگها و تذکره‌ها ثبت شده است. شاعرانی که هرکدام جایگاهی در تاریخ ادبیات فارسی دارند، سوگندنامه سروده‌اند تا خود را از تهمتی که

حاسدان به آنها زده‌اند، مبرا نشان دهند و طبیعی است که برای سرودن سوگندنامه، از تمام امکانات زبانی و بلاغی بهره گرفته باشند، تا شعرشان بر مخاطب تاثیر بگذارد و توطئه بدخواهان را خنثی کند و به رقیبان بفهماند که درجه‌ای ممتاز در شاعری دارند. فضایی که انگیزه اصلی سرایش سوگندنامه را ایجاد می‌کند، دربار پادشاه و امیران بوده است. از سوی دیگر، چون شاعر در سرودن سوگندنامه به دنبال جلب توجه ممدوح (مخاطب) و شرح وقایع و اثبات بی‌گناهی خود با سوگندهای پیاپی است. یکی از زمینه‌های هنرمندی خواجهی کرمانی را باید در سوگندنامه سرایی و سوگندهای او جست. سوگندنامه یکی از انواع فرعی ادبیات غنایی است. که برای اثبات دعوی، یا ترغیب شنونده به عملی خاص استفاده می‌شود. به همین دلیل است، که هنوز که هنوز است، سوگند برای ادعا و دروی از دروغ و نیرنگ، ساری و جاری است. سوگندها به دو شکل در اشعار خواجهی کرمانی دیده می‌شوند: الف) شعر سوگندنامه ب) سوگندنامه‌های منفضل و جدا جدا .

الف) شعر سوگندنامه: در این گونه شعری ابتدا خواجه، کلمه سوگند را به کار می‌برد و بعد از آوردن سوگندهای متوالی و متعدد، علت سوگند را باز می‌گوید و این سوگند یا به دلیل اثبات مدعایی است یا درخواستی را مطرح میکند یا قصد ترغیب و تشویق مخاطب به عملی خاص و یا بازداشتن از عمل است. مانند:

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| بدان خدای که مشاطگان قدرت او | کنند سلسله مرغول طره شب تار |
| بدان کریم که بخشد بنای موسیجه | نوای نغمه داود و لحن موسیقار |
| بصنع لم یزل و لایزال و اهب عقل | که عقل را نبود با چرا و چو نش کار |
| به سوز و ساختن صابرین فی الافات | بآه و زاری مستغفرین بالاسحار |
| بنزهد چمن بوستانسرای هدی | که طایرست از آن روضه جعفرطیار |
| بدان حوری شب گرد آبگون هودج | بدان عماری زر کار آتشین مسمار.... |

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۵۰)

خواجهی کرمانی، در قالب مثنوی نیز سوگندنامه زیر را در همای و همایون دارد:

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| به شمشاد طوبی خرامت قسم | که شد راستی را به عالم علم |
| به آهوی صیاد شیر افکنت | به سوفار مزگان خنجر زنت |
| به خون ریز بادام بادام تو | به آشوب زلف دلارام تو |
| به افسون آن افعی مهره باز | که بر ماه گردد شبان دراز |
| به دودافکن آن دود آتش مکان | به آتش وش آن آب آتش نشان..... |

(خمسه خواجهی کرمانی، همای و همایون، ۱۳۷۰، ص ۳۷۷)

خواجهی کرمانی، ابداع کننده یکی از شکل‌های بدیع و بینظیر سوگند با ساختار ویژه است. خواجه در یک بیت سوگند خود را مطرح میکند و در بیت بعدی دلیل خود را بازگو میکند:

| | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| به آفتاب جهانتاب سایه پرور تو | بتاب طره مهپوش سایه گستر تو |
| که من به مهر رخت ذره ئی جدا نشوم | گرم به تیغ زنی همچو سایه از بر تو |
| بخال خلد نشینت که روزوشب چو بلال | گرفته است وطن بر لب چوکوثر تو |
| که طوطی دل شوریده‌ام بسان مگس | دمی قرار نمیگیرد ز شور شکر تو |
| به خاک پای توکانرا به جان و دل خواهد | که تاج سرکند آنکس که باشدش سرتو |

که چون به خاک برند از در تو خواجه را به هیچ باب نجوید جدائی از در تو
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۷۵۳)

ب) سوگندهای منفصل و جدا جدا: این سوگندها بصورت پراکنده در شعرهای خواجه دیده میشود:
برآستان که سرما چنین که در سرماست برآستان شما پایمال خواهد بود
(همان: ۶۹۸)

- **انواع سوگندها در شعر خواجوی کرمانی:** سوگندهای مربوط به حوزه عشق - سوگندهای مربوط به حوزه عرفان - سوگندهای مربوط به مذهب - سوگندهای مربوط به حوزه طبیعت - سوگند به مقدسات و معصومین - سوگندهای حوزه موسیقی - و...

الف) سوگندهای مربوط به حوزه عشق

به جای من تو اگر صد هزار دوست گزیدی به دوستی که به جای تو دیگری نگزیدم
(همان: ۳۰۶)

چو نام تو در نامه‌ای دیده‌ام به نامت که بر دیده مالیده‌ام
(همان: ۴۵۴)

به جان پریدخت تابنده ماه بدان نرگس مست و زلف سیاه
به وصلش که جان را روان میدهد که سام از پی وصل جان میدهد
(سام نامه خواجوی کرمانی، ۱۳۸۶، ص ۶۵۲)

ب) سوگندهای مربوط به مذهب

داد به یزدان و رسولش قسم کی چو پیمبر به قدوم و قدم
(خمسه خواجوی کرمانی، روضه الانوار، ۱۳۷۰، ص ۹۴)

و گرنی به دارای دارندگان که از پادشاه است و ما بندگان
(خمسه خواجوی کرمانی، همای و همایون، ۱۳۷۰، ص ۲۹۶)

۱-۲- ساقینامه

"ساقینامه یکی از انواع شعرغنایی است که معمولاً در قالب مثنوی و بحرمتقارب است. در ساقینامه شاعر ساقی و مغنی را مخاطب قرار میدهد و از آنان میخواهد که باده‌ای در کارکنند و سرودی سازند و سپس از گذر سریع عمر و ناپایداری دنیا و جفای روزگار سخن میراند و خواننده را به اغتنام فرصت و دریافتن دم اندرز میدهد و به اصطلاح موتیف آن (carpediem) دم را دریاب است." (شمیسا، ۱۳۸۹، ص ۲۴۳-۲۴۴). ساقینامه خواجوی کرمانی، در نخستین مثنوی خواجه یعنی همای و همایون ذیل عنوان نکوهش روزگار و طلب شراب از ساقی بصورت ابیات مرتب و متوالی در قالب مثنوی و در بحرمتقارب مثنی مقصور سروده شده است:

بده ساقی آن عین آب حیات که دوران گیتی ندارد ثبات
بیا تا خرد را قلم درکشیم ز مستی به عالم علم برکشیم
ز جام دمامدمی دم ز نیم به می آب بر آتش غم ز نیم
دمی خوش برآریم با همدمی غمی باز گوئیم با محرمی
یک امروز با یکدگر می خوریم چو فرصت نباشد دگر کی خوریم

که آنها که بزم طری ساختند به بزم طرب هم نپرداختند...
(خواجوی کرمانی، خمسه، همای و همایون، ۱۳۷۴، ۲۷۴)

نخستین ویژگی ساقینامه خواجهی کرمانی که هنگام خواندن آن بچشم میخورد، توجه خواجه به صنایع بدیع لفظی است به خصوص صنعت تجنیس که خواجه شیفته آن است:

چو یاقوت می جام قوت است خیز می لعل بر جام یاقوت ریز
 بده باده تا چند ازین گفتگوی بگردان قحچ چند ازین جستجوی
 بیا تا دمی طوف بستان کنیم چو می خنده بر می پرستان کنیم
 چو دنیا ندارد وفا با کسی فند مهر او هر زمان با خسی
 خنک آنکه زین مایه دستش تهی است که در ملک معنی گدائی شهبی است
 بخواه از می و گل مگر داد خویش که بی می نمی آیدم یاد خویش
 بخند ای لب غنچه در بوستان که باشد بسی خالی از دوستان
(خواجوی کرمانی، سام نامه، ۱۳۸۶، ص ۲۷۱)

شهر آشوب

شهر آشوب را در اصطلاح ادبی به شعری گفته میشود که شاعر ضمن آن، اکثر مردم شهر یا اهل شهر یا درباریان شهر را مدح و ذم کرده باشد یا این که شاعر در آن به توصیف پیشه‌وران یک شهر و تعریف حرف و صنعت ایشان پرداخته باشد. تاثیر شاعران از محیط اطراف و عشق و الفتشان به دیار و شهر و کاشانه خودشان و اهمیت این امر بعنوان شاخصه‌ای از هویت فرهنگی و اقلیمی شناخته میشود. برخی از شاعران تا پایان عمر زادگاه خود را ترک نکرده‌اند و برخی، سالها در دیگر سرزمینها زیستند و تجربیات حاصل از این سفرها را در آثار خویش با مردم در میان نهاده‌اند. بسیاری از آنان در اشعارشان نام زادگاه و شهر خود را به نیکی و برخی با دلتنگی و رنجوری برده‌اند و به همین دلیل روی به مهاجرت نهاده، دیار خود را ترک کرده و در اقلیمی دیگر ساکن شده‌اند و آن دیار ستوده‌اند، چنانکه خواجهی کرمانی با افکندن رحل اقامت در شیراز، چنین میسراید:

هر نسیمی که از آن خطه نیاید بادست خنک آن باد که از جانب شیراز آید
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۷)

خواجوی کرمانی، که چند سالی از عمر خود را در کازرون گذرانده است، هنگام ترک این دیار و عزیمت به مکه غزلی را در فراق و شوق کازرون سروده:

سوز غم تو آتشم از جان برآورد مهر تو دودم از دل بریان برآورد
 چشم پرآب ما چو ز بحرین دم زند شور از نهاد قلم و عمان برآورد
 گردون لاجورد بدور عقیق تو بس خون لعل کز جگر کان برآورد
 مرغ دلم از عشق گلستان عارضت هر دم هوا بگیرد و افغان برآورد
 با کوه اگر صفت کنم از شوق کازرون آه از دل شکسته نالان برآورد
(همان: ۶۷۹)

خواجو در اثنای بعضی از غزلیات خود بارها از شهر کرمان شکایت کرده و با تشبیه صبر خود به صبر ایوب و جناس قرار دادن نام شهر خود با کرمان که در تن ایوب پدید آمده بودند، ناراضیتی شدید خود از مردم این شهر نشان داده است:

ایوب اگر ز محنت کرمان بجان رسید هرگز نخورده‌اند کرمان چنانکه من
(همان: ۷۴۷)

و همچنین در ادبیات دیگر، برای شکایت از مردم کرمان اینگونه سروده:

خبر یوسف گمگشته ز گرگان پرسند صبر ایوب بلا دیده ز کرمان طلبند
(همان: ۲۳)

مردم از اندوه از کرمان نمی‌یابم خلاص ای عزیزان هرکه مُرد او را ز کرمان چاره نیست
(همان: ۲۱۷)

خواجوی کرمانی در یک رباعی مردم ساوه را نادان، احمق و بخیل میدانند چون قدر سخن او را نمی‌شناسند و به ازای اشعارش به او پولی نمی‌دهند:

با تشنه سخن ز آب روان باید گفت با اهل دل از عالم جان باید گفت
هر یک سخت گرچه جهانی آرز در ساوه سخن به رایگان باید گفت

طردیات

این نوع ادبی "به اشعاری گفته میشود که دربارهٔ صید و صحنه‌های شکار و حیوانات شکاری باشد." (رستگار فسایی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵). شکار کردن حیوانات از دیرباز مورد توجه بوده است و در جهان امروز به دلیل اهمیت آن به بخشهای مختلف تقسیم شده است:

الف) شکار تجاری؛ هدف این نوع شکار، سودهای مادی است.

ب) تفریح و سرگرمی

پ) شکار حیوانات سَبُع و عظیم الجثّه

خواجوی کرمانی ضمن بیان اشعار خود، صحنه‌هایی را به تصویر کشیده است که پادشاهان، تنها به شکار میرفته‌اند:

روان سام نیرم به عزم شکار به گلگون برآمد چو ابر بهار
کجا در رکابش پلنگ افکنان چو سلطان سیاره خنجر زنان
کمرکش بتان قیامت قیام کمر بسته بر سرو طویی خرام
(خواجوی کرمانی، سام نامه، ۱۳۸۶، ص ۹۶)

در داستان همای و همایون چنین آمده است:

همای از فراز نوند سیاه چو بر تیره گون شب فروزنده ماه
بیفکند جنگی دو شیر ژیان ده آهو و کرکی چو ببر بیان
قضا را برآمد یکی تیره گرد ملک زاده رخ سوی آن گرد کرد
یکی گور دید اندران پهن دشت که برطرف نخجیرگه برگذشت
زیبش سواران به کردار باد برون رفت و سر سوی صحرا نهاد
(خواجوی کرمانی، همای و همایون، ۱۳۷۰، ص ۲۸۶)

شاعر شکارگاه را به زیبایی توصیف میکند، وصف زیباییهای شکار را که نظرگاه پادشاه شده، به تصویر میکشد:

چو آید بهاران اردیبهشت لب کشت گردد چو باغ بهشت
به هر سال چون گشت فصل بهار درآیند مرغان خوشخوان هزار

| | | | | | | | |
|----------|--------|---------|--------------|---------|---------|--------|---------|
| برافروزد | از بام | کاخش | علم | پریدخت | طوبی | خرام | از حرم |
| کشد | باده | یک هفته | با نای و چنگ | دو هفته | در آنجا | بود | بی‌درنگ |
| سرایان | سرایان | تذروان | باغ | غزالان | غزلخوان | در آن | دشت راغ |
| گهی | از سمن | برگ | نسرین | گهی | در هوای | ریاحین | پرنده |
| گهی | چنگ | بر شاخ | سنبل | گهی | چنگ | بر ساز | بلبل |
| گهی | رود | سازند | و می | گهی | بر لب | رود | سافر |
| | | | درکشند | | | | کشند |

(همان: ۱۴۴)

ادبیات حماسی

حماسه یکی از انواع ادبی و در اصطلاح، روایتی داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت که با قهرمانی و اعمال و حوادث خارق العاده درمی‌آمیزد. حماسه نوعی شعر وصفی است که اعمال پهلوانی و افتخارات و بزرگیهای یک قوم یا یک فرد را بیان میکند. "در شعر حماسی دسته‌ای از اعمال پهلوانی خواه از یک ملت باشد و خواه از یک فرد بصورت داستان و یا داستانهایی درمی‌آید که ترتیب و نظم از همه جای آن آشکار است. از نقطه یا نقاطی آغاز میشود و به نقطه یا نقاطی پایان می‌پذیرد، ناقص و ابتر نیست و خواننده میتواند با خواندن آن داستان از مقدماتی آغاز کند و به نتایجی دست یابد. " (صفا، ۱۳۸۱، ص ۲۵) شاعر هیچگاه عواطف شخصی خود را در اصل داستان وارد نمیکند و آن را طبق میل خود تغییر نمیدهد، به همین سبب در سرگذشت یا شرح قهرمانیهای پهلوانانه و شخصیت‌های داستانی خود، هرگز دخالت نمیکند. در حماسه رویدادهای غیرطبیعی و خلاف عادت فراوان دیده میشود و همین رویدادهاست که میتواند آرمانها و آرزوهای بزرگ ملتی را در زمینه‌های مذهبی، اخلاقی و نظام اجتماعی نشان دهد و عقاید کلی آن ملت را دربارهٔ مسایل اصلی انسانی مانند آفرینش، زندگی، مرگ و جز آن بیان کند. ویژگی حماسه، تخیلی بودن و شکل داستانی آن است. وجود انسانهای آرمانی و برتر که از نظر نیروی جسمانی و معنوی برگزیده و ممتاز هستند از دیگر ویژگیهای حماسه، ابهام اساطیری آن است، "هرچه این ابهام و جنبه اساطیری بیشتر باشد امتیاز آن داستان حماسی بیشتر است و هرچه "صراحت زمان و مکان بیشتر گردد. حماسه به تاریخ نزدیکتر و هر اندازه از جنبه‌های اساطیری یا ابهام روایات کاسته شود و وقایع تاریخی و واقعی معین و صریح در آن زیادتر راه یابد از ارزش آن کم میشود. " (رزمجو، ۱۳۷۲، ص ۵۵) حماسه حوزه گسترده‌ای دارد که این گستردگی حوزه حماسه به آن این امکان را داده که "از نظر محتوا بسیط باشد یا مرکب، وصف سیرت باشد یا بیان واقعه‌ای درد انگیز؛ این نوع نیز مانند تراژدی، هم به دگرگونی حاجت دارد، هم به باز شناخت و هم در آن ذکر واقعه درد انگیز در کار است. گذشته از اینها باید اندیشه و گفتار آن هم خوب باشد. (زرین کوب، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹). به این علت است که حماسه را والاترین انواع ادبی دانسته‌اند. " زیرا به نظر آنان حماسه جامعه انواع دیگر بود. " (ولک، ۱۳۸۲، ص ۲۶۳) حماسه نیز مانند سایر انواع ادبی دارای فرعیات بسیاری است که به دو نمونه از آنها در آثار خواجهی کرمانی اشاره میکنیم:

مناظره

"مناظره در اساس حماسه است، زیرا در آن بین دو چیز بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری نزاع و اختلاف لفظی درمیگیرد و هریک با استدلالی خود بر دیگری ترجیح مینهد و سرانجام یکی مغلوب یا مجاب میشود. " (شمیسا، ۱۳۸۹، ص ۲۳۰)

مناظرات خواجهی کرمانی دارای نثری فاخر و سرشار از نکته‌ها و مفاهیم دقیق است. هرچهار رسالهٔ منثور او بصورت مناظره بین دو شخصیت اصلی است که در متن، تشخص انسانی یافته‌اند. که عبارتند از: مناظرهٔ شمع و شمشیر، شمس و سحاب، نمد و بوریا و سراجیه. هریک از این مناظره‌ها، به شیوهٔ معمول در این نوع ادبی، میدان گسترده‌ای است برای رجزخوانی و نقیضه‌پردازی شاعرانه و مجال فراخ برای انواع تصویرسازی در توصیف و تجسیم صورت و صفت اشیاء، شیئی که گاهی میتواند به جای شاعر و نویسنده بنشیند و سخنهای ناگفته‌های او را باز گوید. فضای مناظرات در رسائل خواجه، کاملا مصنوع است. مناظره‌های خواجه در رسائل منثورش در نوع خود از معدود مناظره‌های ادب فارسی است که شاعر در آنها با استفاده از آرایه تشخیص همراه با مناظره آثار بدیعی را خلق کرده است.

ساختار مناظره‌های خواجه، از سه قسمت آغاز (مقدمه)، بدنه و پایان شکل میگیرد. اصلیت‌ترین بخش مناظره بدنهٔ آن میباشد که حاوی گفتگو میان شخصیت‌هاست و هر مناظره‌ای از داشتن آن ناگزیر است. خواجه در بدنهٔ مناظره حرف و نظر خود را از زبان شخصیت غالب مناظره بصورت غیرمستقیم بیان میکند و علاوه بر آن در راستای تثبیت و تحکیم عقیده‌اش و کمک به درک خواننده، معمولا در قالب نتیجهٔ منطقی، به بیان مستقیم عقیده و انتقال پیام خود میپردازد. معمولا مناظره‌های او با حضور و ورود شخص ثالثی به میان بحث به پایان میرسد و داوری آن شخص است که میزان درستی و نادرستی گفته‌های طرفین را تایید میکند. پایان مناظره‌های خواجهی کرمانی برنده‌ای وجود ندارد و مناظره با تساوی دو طرف به پایان میرسد.

رسالهٔ شمس و سحاب: خواجه در این رساله، دو پدیدهٔ آسمانی را به صحنه زندگی کشانده و به آنها شخصیت انسانی بخشیده و خصلتهای افرادی را که در اطرافش بوده‌اند، به آنها داده، توان سخنگوی خویش را نیز، در اختیار آنها قرار داده تا به اندازهٔ نیاز خویش از شاعر بهره بگیرد و آنچه را که میداند، بگویند. در همان ابتدا وقتی خورشید خودش را معرفی میکند، تفرعن را در سخن خورشید میتوان دید:

من آن نارم که اصل از نور دارم ز باد و خاک خود را دور دارم

آن شاه شیرگیرم که زین زرین برگردۀ شیرچرخ بوقلمون بدم، و آن شهسوارقله نشینم که بر راکبان مراکب گردون خندم. آن غزالم که شیر شکاران متحیره را خواب خرگوش دهم... اورنگ قاوور خاورم، و گل چهارطرم اخضر و..... ناگاه سحاب دریا نصاب که جوهر فروش رستهٔ بازار عمان است، از گوشه‌ای در رسید و گفت:

الا ای شوخ آتش رنگ بی‌آب جهانی را به گرمی کرده در تاب
چرا یک قطره در چشمت حیا نیست تورا گویی که شرم از چشم ما نیست

از متن میتوان فهمید که گویا ابر بعد از شنیدن ادعای خورشید میخواهد به تکبری که خورشید دارد، اعتراض کند. از اینجاست که گفتگو و مناظره بین خورشید و ابر درمیگیرد.

آنچه در این رساله جالب است که هر دو طرف مناظره به قرآن کریم استناد میکنند و این گفتگوها در رساله تنوع واژگانی زیادی دارد که نشان میدهد که خواجه ذهن بسیار توانمندی در تعدد واژگان و تعبیر بسیار قوی و شاعرانه‌ای که در متن به کار برده، دارد. در نهایت گفتگو به گونه‌ای پیش میرود که این تضاد همچنان وجود دارد، ولی خواجه این اختلاف دیدگاه را تبدیل به وحدت میکند و اجازه میدهد که وحدتی که بر نظام خلقت حاکم است، کشف گردد. در این داستان سپهر پیر واسطه میشود و زمانی میبیند که این دو پدیده‌ای که برای نظام خلقت

مفیدند، فقط بخاطر اختلاف دیدگاه به تضاد رسیده‌اند و ساطت میکند، حرفهایی میزند و آنها را بهم پیوند میدهد. پایان داستان را به گونه‌ای پیش میبرد که شمس و سحاب با هم از در صلح درآیند، در پایان خواجه اعتراف میکند که مقصود او از کاربرد شمس و سحاب، تنها جنبه تمثیلی داشته است.

رساله شمع و شمشیر: در نسخه‌های مختلف، اسمهای متفاوتی دارد. در جایی خود خواجه این رساله را سبع المثنائی نامیده است. در رساله شمع و سحاب یک نوع ارتباط فرد با فرد بیشتر دیده میشود، اما در اینجا درگیری فرد با خودش و آنچه در دورنش است، بطور واضح دیده میشود.

گفتگوی میان شمع و شمشیر است. در این گفتگوی مفصل، هریک به طریقی میکوشند که خود را قهرمان نشان دهند. خواجه در انتها این جنگ را به صلح میکشاند و به گونه‌ای خرد را واسطه قرار میدهد. خواجه زیباترین تعابیر را به کار میگیرد تا بین شمع که مظهر عشق و شمشیر که مظهر قدرت است، رابطه برقرار کند و آنها را که همیشه خصم یکدیگر بودند؛ دوست یکدیگر معرفی کند و به آنها بفهماند که هر دو در یک میدان تلاش میکنند، بدین گونه بین آنها آشتی و صلح برقرار میکند و آنها را به وحدت میکشاند. خواجه سخنان خود را در تمثیل شمع و شمشیر گفته است و بیان میکند: سخن دراز کشیدن طریق دانش نیست.

رساله نمد و بوریا: خواجه در این رساله از غم و اندوهی سخن میگوید که در جوانی، دامن زندگیش را گرفته بود و او را نالان و معتکف خاک در میکده ساخته بود، که یکباره ندای دعوت به خانه دوست در دلش طنین می‌اندازد و او را شیفته و واله میسازد، و بدون هیچ تردیدی با غسل در آب انابت، همه آلودگیها را از دل میزداید و عازم دیار معشوق میشود.

خواجه، چنانچه خود میگوید، ابتدا به زیارت آرامگاه ابوعلی دقاق میرود و دست ارادت به خدام آن حضرت میدهد، سپس سفر خویش را ادامه میدهد. ظاهراً در غروب اولین روز سفر، به خانقاهی میرسد که کهنه و متروک است، در بیابانی دور، نه نشانی از یاری و نه نامی از دیاری. شب فرا میرسد و او تنها و غریب، تصمیم میگیرد شب در خانقاه بماند.

| | | | | | | | | |
|---------|-----|--------|-----|-----|-----------|-----|-----|--------|
| خانقاهی | چو | بوستان | ارم | لیک | از رُستنی | تهی | چو | حرم |
| ساکنانش | همه | ریاضت | کش | بهر | مطبخ | چو | دود | پر آتش |

خواجه در آن خانقاه شیخ متظاهری را میبیند و شیخ را در نماد بوریا و نمد مجبور به گفتگو میکند و گفتگوی بسیار زیبایی بین نمد و بوریا صورت میگیرد. در اینجا خواجه از زبان نمد و بوریا سخنانی را در فضای خیالی خود بیان میکند و دست به قلم میبرد و با استناد به آیات قرآن و احادیث و اقوال بزرگان این مناظره زیبا را که امروز یکی از آثار مهم در ادب فارسی است خلق میکند. او در این اثر چنان به زیبایی از زبان نمد و بوریا سخن میگوید که گویی در آنها واقعا روح انسانی دمیده است، یا گویی چنان به ضمیر آنها وارد شده که بر جزئیات تاثیر سخنان هریک بر دیگری کاملاً آگاه است. رساله نمد و بوریا، یکی از موثرترین و شیواترین رسائل خواجهی کرمانی است. این اثر از چنان جذابیتی برخوردار است که هر خواننده‌ای را شیفته خود میسازد. ولی در این اثر خویش تمامی نفرتی را که از همه ریاکاران متظاهر در دل دارد، آشکار میسازد و سخت نسبت به آنها اظهار انزجار میکند. خواجه پس از نقل مناظره مفصل نمد و بوریا که بر اساس سبک او تماماً مستند از آیات قرآن است، ادعان می‌دارد که منظور او از نمد و بوریا تمثیلی بوده از افراد انسانی و گفتگوهایی که بین آنها صورت گرفته، تصویری از روابط بین انسانها بوده است.

رساله سراجیه: خواجه، در آغاز این رساله نیز چنانچه سبک اوست، پس از پرداختن به ستایش خداوند و مدح پیامبر اکرم (ص)، از خود میگوید و از آنچه او را به تدوین رساله سراجیه برانگیخته است. در رساله سراجیه، خواجه شخصاً خود یکی از قهرمانان داستان است که با چراغ صحبت میکند. در آغاز رساله تصریح میکند، در زمان تدوین سراجیه که از آخرین اثر منثور اوست هنوز در کرمان به سر میبرد:

شبی بودم ز جام بیخودی مست ز سرمستی چو ساغر رفته از دست
گمیت اشک بر جیحون جهانده خدنگ آه در گردون نشانده

در شبی تیره درسرای متروک و در احاطه فقر و دلتنگی تنها خویشاوند او چراغی است که سرما و ظلمت را از حریمش میزداید. دیدم چراغ پرداغ را با دلی سوخته، و جگری افروخته، برق آتش سینه در اثیر انداخته، و بیرق آه از فلک مستدیر بر افروخته.

دل سوزنده‌اش مانند مجنون ز داغ و حسرت لیلی پر از خون

خواجه، به رویش لبخندی میزند، همه احترام خود را نگاه، به پایش میریزد، مدحش میکند، تملقش میگوید، تا بالاخره همچون معشوق رمنده، دلش را به دست می‌آورد. خواجه به کالبد چراغ روح میدمد، زنده‌اش میکند، جان انسانی به او میبخشد، آنگاه خود، با تمام توان معجزه آسای گویاییش، زبان او میشود. گاه از وجود چراغ بیرون می‌آید، خواجه‌ی می‌شود که چراغ را و به تعبیر او که دیگر نه یک چراغ، که دوست و مانوس و مخاطب او شده است، سراج را از بیرون میبیند، سوختن بر افروختگی و جوش خروش او را چنان تصور میکند که خودش هم به حالش دل میسوزاند، واز نور و شمع و روشنایی که در محیط ایجاد میکند سخن میگوید و گاه به درون او میرود، با او نور می‌افشانند و گرما میبخشد.

در این بود کز سیمگون شمعدان زبانه زد این شمع آتش فشان
چون شمع فروزنده رخ از آتش دل آهی بزد و جان به لب آورد و بمرد

خواجه متوجه میشود که شب گذشته و روز جدید از راه رسیده است که یعنی فرصت دیگری برای زندگی به او رو نموده است. شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید و در پایان میگوید: همچو روز روشن است که مقصود این سوزنده سازنده که مشعله سوز مجلس سخن سرایان، و نواساز بزم بینوایان است، از انارت این چراغ و عمارت این باغ، نور دیده اصحاب بصیرت و سرور سینه ارباب سریرت بوده؛ آنگاه میگوید:

من آن نیستم کاین گهرسفته است کسی دیگر است آن که این گفته است
کسی میشنیدم که میگفت راز دلم چون صدا جمله میگفت باز

افسانه

در افسانه نشانه‌هایی از روزگار باستان تا زمان ما موجود است؛ نه تنها روزگار خیالی و واقعی و دل انگیز آدمیان منعکس شده، بلکه تمام سنت‌های مردمی، مناظر زیبای طبیعت، روح و روان انسان در گونه‌های مختلف آن تصویر شده است. "(رحمانی، ۱۳۷۴، صص ۶۲۲-۶۱۹) افسانه، یکی از انواع ادبی است که در آثار خواجه‌ی کرمانی به کار رفته است. داستان همای و همایون خواجه‌ی کرمانی، افسانه‌ای است که شاعر در سرودن آن به خسرو و شیرین لیلی و مجنون نظامی نظر داشته است. خواجه‌ی کرمانی، مثنوی همای و همایون را با این بیت آغاز میکند:

به نام خداوند بالا و پست که از هستیش هست شد هر چه هست
(خواجوی کرمانی همایون، ۱۳۷۰، ص ۱)

خلاصه داستان به این شکل میباشد که منوشنگ، ملک شام، صاحب پسری بنام همای شد، همای روزی با پدر به شکارگاه رفت. در قصری، تصویر ماهرویی بنام همایون، دختر فغفور چین را دید و دل‌بسته او شد:

| | | | |
|-------------------|--------------|-------------|-------------------|
| یکی نیلگون | دیبه زرنگار | کشیده برو | پیکری چون نگار |
| ز بالای آن نیلگون | پرنیان | نشسته که ای | شاه روشن‌روان |
| درین کاخ فرخنده | چون بغنوی | نظرکن درین | پیکر مانوی |
| که نقشی برین گونه | از کفر و دین | نبینی مگر | دخت فغفور چین |
| همایون که چون مه | برآید به بام | رخش روز | روشن نماید به شام |

(همای: ۳۲)

عشق همای و همایون که خمیرمایه اصلی داستان و وقایع آن است شروعی دارد که از آن پس، داستان، رنگ و جان تازه‌ای میگیرد. همانطور که گفتیم همای وارد باغ میشود و در راه چشمش به نگاره همایون می‌افتد، در این حین خواجه نکته جالبی را بیان میکند:

درین صورت از راه معنی ببین فرومانده صورت پرستان چین
(همان: ۳۲)

در واقع کیفیتی که خواجه‌نظر دارد، نگاه ظاهر به این قصه نیست، بلکه میخواهد که ما از ظاهر فراتر رفته و مقصود پنهانی آن را که امروزه از آن بعنوان سمبلیک یاد میشود، دریابیم؛ در لا به لای داستان حوادث، خواجه با بیانی تلویحی، به خواننده هشدار میدهد و در واقع همچو پیری و مرشدی آگاه است که راه مینماید:

| | | | |
|-------------------|---------------|--------------------|-----------------|
| برآی ای سهیل | یمانی به برج | درآی ای عقیق | امانی به درج |
| گذرکن ز مطموره | آب و گل | سفرکن به معموره | جان و دل |
| قلم در سر حرف | افلاک کش | خط اندر خط | خطه خاک کش |
| برو ترک این هفت | منظر بگوی | بیا دست ازین | هفت پیکر بشوی |
| دو چشم از سر | می‌پرستی برآر | چو عین بتان | سر به مستی برآر |
| توشمعی و پروانهات | انس و جان | تو گنجی و ویرانهات | کن فکان |

(همان: ۲۱۹)

و این چنین است که افکار و اندیشه‌های عشق عرفانی خواجهی کرمانی در این منظومه جلوه‌گری میپردازد:

| | | | |
|----------------|---------------|-----------------|----------------|
| منه دل بر این | خانه پرغرور | که گاهش مصیبت | بود گاه سور |
| اگر پخته‌ای | باده خام گیر | به خمار ده | جامه و جام گیر |
| چو باد است دور | زمان باده نوش | که باشد دل خسته | را باده نوش |

(همان: ۲۲۵)

"همای، این عارف شیفته، درمی‌یابد که باید معشوق را در چین معنی بجوید، باید رفت به چین، به این سرزمین ملکوت، رسید، و باید جانان را دید و جان را باخت:

به چین شو که فالت همایون شود ز ماه رخس مهرت افزون شود
(همان: ۳۳)

زمانی فرا رسیده که دیگر همای از عزیزترین عزیزانش برای رسیدن به معشوق باید بگذرد:

پیامم بدان پیر مادر برید دل دردمندش بدست آورید
 بگوئید کان کت جگر گوشه بود مرو را ز خون جگر توشه بود
 به خون جگر پروراندیش نمی‌زیستی گر نمی‌دیدیش
 کنون رفت و جان را به جانان سپرد چو درباخت جان ازغمش جان ببرد.....
 (همان: ۳۷)

در این سفر بهزاد، همراهش میشود، بهزاد خود نماد و سمبلی دیگر است. در پیمودن راه پرمه‌لک عشق تا رسیدن به چنین معنا بسا موانع و مشکلات که در سر راه همای قرار میگیرند. از جمله سمندون زنگی که در واقع میتواند استعاره از نفس اماره باشد:

یکی زنگی آدمیخوار بود که نزدیک او آدمی خوار بود
 (همان: ۴۰)

همای از بند تخت ملک تن که سرزمین تعلقهاست رها میشود و به مُلک جایگاه معشوق ازلی نزدیک میگردد:

عنان داده برق زمینکوب را قرین گشته درد دل آشوب را
 بدین گونه میراند با درد و غم پس آنکه به سرحد چین زد علم
 (همان: ۷۲)

خواجو در این داستان، نقش پیر طریقت را به تصویر میکشد و اطاعت محض از پیر را بر عاشقان واقعی واجب میدانند. پیر کاروانسالار تاجر فغفور چین است، در واقع واسطه‌ای است که عاشق را به سرزمین معبود راه مینماید و در سرزمین چین، فغفور که بزرگترین مانع است همان "من" همای یعنی وجود مادی است، باید بشکند، باید فانی شود تا در معشوق زنده گردد، چه بارها سعی میکند تا همای را از همایون جدا کند و نیز رخ نمود نهایی همایون بر همای، در واقع تجلیگاه معشوق است برعاشق که هر لحظه عاشق را شیفته‌تر میکند و تا حس وجدش کاملاً از بین نمرود، شایسته حضور نمیشود:

نقیبان برو نعره برداشتند ز هر سو برو دیده بگماشتند
 بسا دورباشش که برجان زدند چو سرگشته گویش به چوگان زدند
 که از ره برون شو که راه تو نیست برین عرضگه جایگاه تو نیست
 (همان: ۱۰۴)

این است که در بوتۀ آزمایشهای متعدّد قرار میگیرد و سرانجام وقتی فغفور چین را میکشد، خود را فانی میسازد. در این داستان، همایون را میتوان سنبل معشوق ازلی دانست که هرگز همای را برای همیشه ناامید نمیکند. همیشه در پی هر کششی، کوششی دیگر است:

بری شد ز دل تا به دلبر رسید برون شد زخود تا بدو در رسید
 (همان: ۱۴۱)

یکی دیگر از افسانه‌های خواجوی کرمانی، داستان گل و نوروز است. منظومۀ غنایی گل و نوروز بنا به تصریح خواجوی کرمانی از جمله روایاتی است که به بهترین شکل، اساطیر در سرزمین هند و بابل را در خود انعکاس داده است. بگفته‌ا، اصل این روایت به سرزمین بابل تعلق دارد. نام گل و نوروز ارتباطش با فصل بهار و رویش و سرسبزی و برکت ذهن را به سمت دوشخصیت برجسته اساطیر بین‌النهرینی، یعنی اینانا و دوموزی، هدایت میکند. ازدواج

باشکوه گل و نوروز، همراه با مراسمی همگانی در فصل بهار، شباهت بسیار با ازدواج این دو شخصیت اساطیری دارد. حضور درختی عجیب در قصر گل و کشتی گرفتن نوروز با غلامی سیاه و رسیدن او به سلطنت پس از ازدواج با گل نیز شباهت آنها را به اینانا و دوموزی سومری و ایشتر و تموز بابلی تقویت میکند. از سوی دیگر خواجهی اذعان میکند که زبان نسخه اصلی روایتی که معشوقش در اختیارش قرار داده، هندی است و این مساله میتواند زمینه ساز بررسی چگونگی نفوذ باورها و روایات اساطیری نویسندگان هندی در این داستان باشد.

ادبیات تعلیمی

از قدیمیترین انواع ادبی است که به بیان مسائل اخلاقی و پند و اندرز میپردازد. "رویکردی که از دیر باز یعنی از روزگار افلاطون و ارسطو در نقد آثار ادبی بسیار متداول بوده است، رویکرد اخلاقی است،" افلاطون نخستین کسی است که بر ارزش اخلاقی در ادبیات تکیه میکند. " (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰ ص ۲۶). تعلیم و تربیت همواره یکی از نخستین دغدغه‌های بشر بوده است و اصولاً رسالت پیامبران و نقش آنها در زندگی انسانها برای رسیدن به این هدف بوده است. بتدریج با پیدایش و تکامل ادبیات و تقسیم آن به انواع مختلف بسیاری از ادیبان برآن شدند تا با درآمیختن ادب و آموزه‌های پرورشی راه را برای رسیدن به این امر هموار کنند و بدین ترتیب ادب تعلیمی شکل گرفت. در آثار گذشته برای ادبیات تعلیمی نامهای مختلفی چون زهد و تحقیق و پند و حکمت و وعظ و تعلیم و... به کار رفته است. برخی شعر تعلیمی را به شعر اخلاقی، مذهبی، سیاسی، فلسفی و علمی تقسیم کرده‌اند. نمونه این قسم شعر و ادبیات عبارتست از بهشت گمشده میلتن، کمدی الهی دانتیه، بوستان سعدی، اشعار محتشم کاشانی و بهار و پروین اعتصامی. " (رستگار فسایی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۷). از میان انواع ادبی، نوع تعلیمی علاوه بر شکل مستقل آن که در قالب آثار اخلاقی عرضه میشود در لا به لای انواع ادبی دیگر اعم از حماسی، عرفانی و غنایی نیز به چشم میخورد. " ادبیات تعلیمی طیف وسیعی از ادبیات فارسی را تشکیل میدهد. پند و اندرز، آموزه‌های زهد آمیز و اخلاقیات گونه‌های رنگارنگ ادبیات تعلیمی فارسی است. حتی درونمایه‌های تغزلی و حماسی در ادبیات فارسی به نوعی با آموزشهای اخلاقی پیوند یافته است. " (مشرف، ۱۳۸۹، ص ۹) مطالعه آثار خواجهی کرمانی با این رویکرد بیانگر آن است ادبیات تعلیمی دارای بنمایه‌ها، مضامین و موضوعاتی است که شاعر آنها را در آثار خود به کار برده است. این مضامین عبارتند از: اغتنام فرصت - خرد و خردگرایی - آداب سخن و رعایت ادب - اظهار بندگی - کمک به دیگران - عدالت و برابری - صبر و بردباری - توجه به دانش و دانش اندوزی - و...

اغتنام فرصت: خواجه در آثارش در لحظه زیستن و ابن الوقت بودن را به مخاطبان یادآوری نموده است:

| | |
|--|-----------------------------------|
| خواجه چو این ایام را دیگر نخواهی یافتن | باری بهرنوعی چرا ضایع کنی ایام را |
| | (خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۶۲۹) |
| هرکه را دست دهد حاصل اوقات عزیز | حیف باشد که به افسوس به پایان آرد |
| | (همان: ۲۵۳) |
| چون بر دوام دور زمان اعتماد نیست | این پنج روز غایت مقصود دل شمار |
| | (همان: ۲۷۴) |

خرد و خردگرایی:

خرد را ریاست دهد در دماغ نهد در گل تیره از دل چراغ
 دلم را ز شمع خرد بر فروز شب محتشم را پدید آر روز
 (خواجوی کرمانی، همای و همایون، ۱۳۷۰، صص ۲۶۳-۲۶۲)

هرکه او بر خرد بود قادر نشود خرده‌ای از او صادر
 (همان: ۱۸۷)

خرد، شخصیت‌های داستانها را در جاهای حساس راهنمایی میکند. مثلا وقتی همای در شب سرد و برفی ناامید از جلوی کاخ همایون برمیگردد، همایون از رفتار خود با همای پشیمان میشود و به دنبال او میرود. او را پیدا میکند ابتدا میخواهد در پای او افتد اما:

خرد برزدش نعره کای بی‌خرد خردمندت این از خرد نشمرد
 گرش زانک می‌آزمایی رواست که در زور و مردانگی تا کجاست
 (همان: ۳۸۴)

عدالت و برابری: عدالت یکی از مضامین پر بسامد در ادبیات تعلیمی است که خواجوی کرمانی دادگری را مضمونی اخلاقی و انسانی دانسته است:

دست رعایت ز رعیت مدار کار رعیت به رعایت بر آر
 ساز به وقتی که نوازی بساز چون همه سوز است چه سازی به ساز
 از نفس صور قیامت بترس وز شب دیجور ندامت بترس
 خون دل خلق خوری چون شراب لاف ز آوازه زنی چون رباب
 چشمه خورشیدی و ابری کنی قبله اسلامی و گبری کنی
 (خواجوی کرمانی، روضه الانوار، ۱، ۱۳۷۰، صص ۶۳)

چو شد بهزاد و بر اورنگ بنشست ره بیداد بر عالم فرو بست
 چو کسری در ممالک داد میداد جهان را عهد کسری یاد میداد
 اساس معدلت بنیاد کرده به عدل و داد ملک آباد کرده
 (خواجوی کرمانی، گل و نوروز، ۱۳۷۰، صص ۵۲۳)

صبر و بردباری: خواجو در آثار خود در مورد صبر و بردباری سروده است:

درآموز شکرم چو بخشیم گنج صبوریم ده چون فرستیم رنج
 (خواجوی کرمانی، همای و همایون، ۱۳۷۰، صص ۲۶۸)

درین درد صبرست درمان تو که بر باد شد کفر و ایمان تو
 (همان: ۲۹۶)

طریق شوق را صبرست منزل محیط عشق را عقلست ساحل
 (خواجوی کرمانی، گل و نوروز، ۱۳۷۰، صص ۵۳۷)

مشو در تاب اگر سوزی بیابی که هم روزی جگرسوزی بیابی
 گشایشها بسی در بستگیهاست نشان تندرستی خستگیهاست
 (همان: ۷۱۱)

اشعار عامیانه:

از انواع ادبی دیگر موجود در آثار خواجهی کرمانی میتوان به اشعار عامیانه و از انواع شعر عامیانه میتوان به چیستان و معما اشاره کرد. چیستان سخنی است که معنی و جواب آن در لفافه میباشد و بصورت سوال از شخص دیگری پرسیده میشود. نویسنده کتاب "ترانه و ترانه سرایی در ایران" میگوید: آنچه تحت عنوانهای چیستان، معما، لغز و غیره در واقع برای آزمون هوش و حضور ذهن و میزان درک افراد به کار میروند، بار معنایی مشترکی دارند. این زمینه از دیرباز در شعر فارسی وجود داشته و یکی از فنون آن به حساب می آید و طبیعی است که از هنر عامه اخذ شده است. در ادبیات فولکلوریک خاصه ترانه‌ها، چیستان بصورت‌های گوناگون و بیشتر بصورت نظم وجود دارد. ترکیب و ساختار چیستانها و معماها متفاوت است.

وفایی درباره معما مینویسد: "آرایه‌ای است از گونه چیستان اما دشوارتر و دیربایتر از چیستان است. پاره‌ای از معماها آنچنان است که تنها با تیزهوشی و باریک اندیشی نمیتوان راز آنها را گشود و میباید روشهای ویژه‌ای را نیز در گشودن راز آنها به کار گرفت. جدایی دیگر میان چیستان و معما آن دانسته‌اند که در چیستان ویژگیهای چیزی پوشیده، باز نموده میشود. اما در معما پایه کار بیشتر بر بازی با واژگان نهاده شده است." (وفایی، ۱۳۹۱، ص ۳۱۹)

چیستان بیشتر در میان مردم رایج است و معما در میان اهل ادب. خواجهی کرمانی به طرح معما و چیستان در شکلهای متنوع آن بسیار علاقه داشته است. شاید یکی از وظایف خواجه ایجاد سرگرمی یا آزمون میزان هوش و درک درباریان بوده است:

آنک بر سرو عارضش چو گلیست قطره‌ئی آب در میان جلیست
(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۵۵۷)

منظور اجمالی است؛ زیرا قطره آب به زبان عربی برابر با "ماء" است و چون آن را در میان "جلی" قرار دهیم واژه "اجمالی" بدست می آید.

آنک نبود غمش ز مثل منی سر دستت در میان زنی

منظور "زین" است؛ زیرا دست در زبان عربی برابر با "ید" است و سردست، حرف "ی" است و چون آن را در میان واژه زن قرار دهیم، کلمه "زین" به دست می آید.

گفتمش ای ماهرو نام تو خود چيست گفت گوشه ابروی مرا بر طرف مه نگر
(همان: ۵۵۸)

منظور "حلیمه" است؛ زیرا ابرو به زبان عربی برابر با "حاجب" است و گوشه آن حرف "ح" میشود و "مرا" به زبان عربی برابر "لی" است؛ اگر مجموع این دو بخش یعنی "حلی" را بر طرف "مه" قرار دهیم واژه حلیمه به دست می آید. سرسگ برکن و باقیش مضاعف گردان و آنگهش قلب کن و نام نگارم برخوان

منظور "بلبل" است؛ زیرا سگ به زبان عربی برابر با "کلب" میشود و چون سر آن را برکنیم، لب به دست می آید. آنگاه اگر لب را قلب کنیم، "بل" حاصل میشود و چون بل را مضاعف یا تکرار کنیم واژه "بلبل" به دست می آید.

خواجهی کرمانی، در لغز یا چیستان "شمشیر در تشبیب قصیده زیر گفته است:

آن چيست عكس ببق زرين آسمان يا برق تیغ خسرو کیخسرو آستان
چون چراغ ببقار وازو چرخ را قرار زوفتنه بی نشان و ازو فتنه را نشان
همچون سماک رامج و زو راس را هراس همچون شهاب ثاقب و زو دیو را زیان

چون لعل دلبران پرچهره آبدار چون چشم عاشقان جگرخسته خونفشان
(همان: ۱۰۷)

مضامین و محتوا

تقاضا:

موضوع تقاضا و درخواست، از دیرباز در شعر فارسی مطرح بوده است. شاعران شعر فارسی از همان آغاز شروع شعر فارسی، این شیوه را در شعر خود به گونه‌های مختلف به کار می‌بردند. در اکثر موارد، شاعران به دلیل داشتن روحیه خاص، بجز شاعری، به کار دیگری اشتغال نداشتند از این رو، گفتن شعر، وسیله‌ای بود برای کسب درآمد و امرار معاش و گذران زندگی.

درخواستهای مادی شاعر: درخواست و تقاضاهای مادی به خواسته‌های گفته می‌شود که شاعر در آن به جنبه‌های مادی توجه داشته باشد، که این تقاضا به نوعی به کالا تعلق گیرد. مانند: انعام- جامه و استر و زین - دینار و زر - سفینه - شکر - صله - مرسوم - نامه - وظیفه و مقرری - و...

جامه و استر و زین :

ای خسرو سرفراز گردون
زربخش مرا و اسب و جامه
برخاک در تو سرنهاده
تا کار دلم شود گشاده
(همان: ۱۶۲)

زبهر بنده مخلص چو اسب فرمودی
پیاده‌ای که ترا رخ نهاد و اسب گرفت
وزین به تنک نیاید دلت بفرما زین
بره نباشد اگر نبود اسب او را زین
(همان: ۳۶۲)

دینار و زر: خواجه در ضمن این قصیده که در مدح تاج‌الدین عراقی سروده درخواست زر و دینار کرده است:
اگرچه بنده به دینار نیک بخت شود
به حکم آنک خدا در جهان عزیزش کرد
زبندگی تو دینار گشت دولت یار
چگونه گشت بردست کان یسارت خوار
که زردش نشان ضرب نگر
بیمار فاقه گشتم و هیچم طبیب نیست
آخر بکن دواى من خسته نزار
که امروز جز تو نیست طبیبی در این دیار
چون نرگس از تو زان بودم چشم سیم و زر
که افتاده ام ز جام سخای تو در خمار
(همان: ۵۷)

درخواستهای غیرمادی: منظور از درخواستهای غیرمادی تقاضاهایی است که جنبه مادی و مالی ندارد. در برخی موارد به اعتقادات و باورهای اخلاقی و مذهبی شاعر ارتباط دارد، مانند: پرسش حال - ترحم - بوسه - توجه و عنایت - دیدار - شفاعت از اولیاء - عفو و بخشش - نواختن مطرب - وصال - و...

دیدار: به حضور شاه رسیدن به دلایل گوناگونی چون ادای احترام، خواندن اشعار مدحی و تقاضایی و... از طرف شاعر مطرح می‌شده است:

آخر ای قبله صاحب نظران رخ بنمای
ای که بر دیده صاحب نظران میگذری
تا رخ از قبله بگردانم و سوی تو کنم
پرده بردار که تا خلق ببینند پری

میروی فارغ خلقی نگران از پس و پیش تا تو یک ره ز سر لطف در ایشان نگری
(همان: ۳۳۹)

شفاعت از اولیاء: از تقاضاهایی است که مربوط به افتخارات مذهبی شاعر میشود:

دست عنایت که ما مفتقریم و تنگدست خوان شفاعتی که ما مشتهئیم و ناشتا
خواجو اگر نداشتی برگ بهار عشق تو بلبل باغ طبع او هیچ نداشتی نوا
(همان: ۲)

عفو و بخشش: این درخواست ممکن است به دلایل مختلفی از ممدوح شود؛ دلایلی چون تقصیر در انجام کاری یا عملی که از شاعر سرزده و طالب عفو از جانب ممدوح شده است:

گر بررسی حال من هم لطف باشد هم کرم و بر آری کار من هم فضل باشد هم ثواب
حیف باشد چون منی در عهد عدل شاملت گشته سرگردان ز دور چرخ همچون آسیاب
یا بشارت تا شوم بر خاک درت مقیم یا اشارت تا برم ابرام ازین عالی جناب
گر خطائی دور از آن حضرت زمن صادر شدست رحمتت بیشست ز آن والله اعلم بالصواب
(همان: ۵۷۴)

در بررسی دیوان خواجهی کرمانی به نمونه‌های جالبی از تقاضاهای مادی برمیخوریم که با دقت و تامل در این شواهد و با توجه به تعداد آنها این فکر به ذهن متبادر میشود که شاعر از لحاظ معیشت و وضعیت زندگانی در شرایط مطلوبی به سر نمیرده است. بطور کلی طبق آمار ۵۳ درصد از میزان کل تقاضاهای او شامل درخواست مادی و ۴۷ درصد تقاضاهایش غیرمادی است. از لحاظ فراوانی در قالبهای شعری، قصاید با ۲۱ درصد بیشترین میزان درخواست وجود دارد. در قطعات نیز ۲۰ درصد، قطعات تقاضایی است. غزلیات زیبای خواجه نیز در بردارنده نمونه‌های بسیاری از درخواستهای غیرمادی است که مضمون همه آنها جلب توجه و حمایت معشوق یا درخواست وصال، بوسه و یا ترحم از جانب محبوب است.

تهنیت

مطالعه متون ادبی بیانگر آن است که شاعران پارسیگوی، اینگونه اشعار را در ایام خجسته مانند فرا رسیدن اعیاد مذهبی و ایام فرخنده‌ای چون میلاد پیامبر (ص) و زاد روز ائمه هدی (ع) و یا ولادت دیگر اشخاص سروده‌اند. با مطالعه آثار خواجهی کرمانی میتوان دریافت که این شاعر بزرگ به مناسبتهای گوناگون اشعاری با مضمون تهنیت و شادباش سروده است که میتوان به انواع زیر اشاره کرد:

تهنیت عید فطر:

ای که زلفت شب قدر است و رخ زیبا عید کوثر است ار شکر ار چشمه حیوان یا لب شکری از لب شکر شکنت میخوام
خم ابروی تو پیوسته هلال است ولیک گرچه در مذهب هر طایفه عیدی دگراست
عید گفتمی که من از رخ بگشایم پرده عید ما بی تو بعید است و تویی ما را عید
عارضست ار قمر ار لاله نعمان یا عید ز آنک خواهند ز ارباب کرم حلوا عید
روی زیبای دل افروز جهان آرا عید نیست در مذهب و اواق به جز از عذرا عید
روی بنما که من صبر ندارم تا عید خواجهی کرمانی، دیوان، ۱۳۹۱، ص ۱۲۶

تهنیت به مناسبت جلوس پادشاهان: یکی از نمونه‌های تهنیت‌گویی در آثار خواجوی کرمانی، تبریک و شادباش به مناسبت جلوس پادشاهان است. وی در تهنیت صاحب‌الاعظم تاج‌الحق وال‌الدین العراقی طاب‌ثراه، اینگونه سروده است:

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| مژده مقدم مخدوم جهان آوردند | خبر داور دوران زمان آوردند |
| توسن طبع مرا در جولان افکندند | طایر روح مرا در طیران آوردند |
| عطرم از لخلخه سنبل حورا سودند | تحفه جان من از عالم جان آوردند |
| ذره را شعشعه چشمه خور بخشیدند | بنده را خلعتی از حضرت خان آوردند |
| کشتگان را زر و آن باز بشارت دادند | تشنگان را به لب آب روان آوردند |
| ای حریفان به چمن برگ صبحی سازید | خاک در چشم جهانبین سپهر اندازید... |

(همان: ۱۲۸)

شکوائیه

شمیسا معتقد است که "شکوائیات به اشعار و گفتاری اطلاق میشود که افراد در قبال ناملازمات و محرومیت‌های وارده، سروده و حکایت از رنج، اندوه، یاس، ناکامی، تیره‌روزی و بدبختی گوینده آن کند. این نوع ادبیات به خصوص در ادبیات فارسی فراوان است. گذشته از مواردی که فرد باید سختی و ناکامی و با مصیبتی مواجه شده و از روی حقیقت زبان به شکوه و شکایت گشوده است، چنین به نظر میرسد که در مواردی نیز این شیوه را یکی از سنت‌های متبوع و شیوه‌های ضروری پنداشته‌اند." (شمیسا، ۱۳۸۹، ص ۸۹) مهمترین موضوعاتی که در شکوائیه‌های شخصی بویژه در آثار خواجوی کرمانی به چشم می‌خورد، عبارتند از: شکوه از فراق یار - شکوه از تهیدستی - شکوه از رقیب - شکوه از تنهایی - شکوه از ممدوح - شکایت از پیری - شکوه از ناکامی - شکایت از کساد بازاری و فضل و دانش و شعروهنر - شکوه از حاکمان نالایق - شکایت از جهان - شکایت از آسمان - شکوه از روزگار - و...

شکوه از معشوق:

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| تا کی ندهی داد من ای داد ز دستت | رحم آر که خون در دلم افتاد ز دستت |
| تا دور شدی از برم ای طرفه بغداد | شد دامن من دجله بغداد ز دستت |
| از دست تو فردا بروم داد بخواهم | تا چند کشم محنت و بیداد ز دستت |

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۰)

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| بگذشت و نظر بر من بیچاره نیفکند | او با دگران و من مسکین نگرانش |
| نه بحالم نظری میکنی ای نرگس چشم | نه زحالم خبری میدهی ای مشکین خال |

(همان: ۲۸۴)

(همان: ۲۹۸)

شکوه از تنهایی:

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| نیست جز کلک سیه روی مرا همسخنی | نیست جز آه جگرسوز مرا همنفسی |
| من بیدل چه کنم پیش که گویم غم دل | که ندارم به جز از آه سحر همدم دل |

(همان: ۳۴۶)

(همان: ۳۵۸)

هیچ کس همدم ما نیست به جز نی و او نیز چون بدیدیم هم از صحبت ما مینالد
(همان: ۴۱)

شکوه از روزگار:

چرا شکایت از ابنای روزگار کنم که محنت همه از دست روزگار خودست
(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴، ص ۶۳۵)

ز روزگار هرآن محنتم که پیش آمد دلم شکایت آنهم به روزگار کند
(همان: ۲۳۳)

حسب حال

حسب حال عبارت است از "نوعی زندگینامه که دربردارنده تاریخ زندگانی یا دوره‌ای از زندگانی شخص به قلم خود اوست. (انوشه، ۱۳۸۱، ذیل واژه زندگینامه خودنوشت). حسب حال نویسی، به نوشته‌ای اطلاق میشود که نویسنده یا شاعر، درباره اخلاقیات و روحیات، بویژه در تالعات روحی و معنوی و وضع زندگی و کیفیت معاش خود، سروده است. بسیاری از زندگینامه‌ها، حاوی اطلاعات سیاسی، تاریخی، اجتماعی و ادبی هستند که میتوان آنها را بعنوان میراثی جهت استفاده آیندگان به جا گذاشت. خواجهی کرمانی:

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| ز یار و دیارم خبر ده که هستم | اسیر غم هجر و العمر زاهب |
| خوشا روزگاری و فرخنده روزی | که بودیم با اصدا و اقارب |
| انیس صباح مسلسل عذایر | جلیس ملاح مهمل حواجب |
| حریف ندیمان شیرین شمایل | ندیم حریفان سیمین غیاغب |
| مقاصد مهتبا و عشرت مقارن | مباغی مهتبا و دولت مقارب |
| گهی با غزلخوان غزالان مناظر | گهی با خرامان تذران ملاعب |
| چو آوازه کوس رحلت برآمد | سرآمد شب وصل والفصل واجب |

(خواجهی کرمانی، دیوان، ۱۳۷۴، ص ۷)

و یا درجایی دیگر اینگونه سروده :

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| اگرچه بیخبر افتاده‌ام ز یار و دیار | دلم مقیم دیارست و جان ملازم یار |
| چه غم ز بعد مسافت چو قرب جانی هست | نظر به یار بود نی به قرب و بعد دیار |
| اگر نگار نگیرد شکستگان را دست | به هیچ روی نشاید گرفت دست نگار |
| میان یار و کنارم زهی خیال که نیست | در این میان که بیفتاده‌ام امید کنار |
| ایا صبا چو بدان گلشن روان برسی | بگو ز خاطر عاطر مرا فرومگذار |
| اگر دم از گل صد برگ میزنی شاید | ولی نیایدت آسودن از خروش هزار |

(خواجهی کرمانی، دیوان، ۱۳۹۱، ص ۴۴)

حدیث نفس

حدیث نفس بطور معمول در ادبیات داستانی منظوم و منثور به کار میرود. "خودگویی، برابر با واژه انگلیسی soliquy، گفتاری است که در آن شخصیت داستانی یا نمایشی، افکار و احساسات خود را بر زبان می‌آورد و بر حسب قرارداد بدون مخاطب است." (انوشه، ۱۳۸۱، ذیل واژه حدیث نفس). با دقت و تأمل در خودگوییهای به کار رفته در داستانها، نمایشنامه‌ها و متون ادبی، منظوم میتوان دریافت که این نوع نوشته‌ها، سیراندیشه و افکار درونی شخصیت

مورد نظر را در داستان آشکار و به مخاطب منتقل مینماید. یکی از نشانه‌های داستان پردازی قوی خواجوی کرمانی، این است که بیشتر شخصیت‌های داستانش، مونولوگ و تک‌گفتاری و به اصطلاح حدیث نفس دارند. یعنی به همه شخصیت‌های داستانش از جمله همای و همایون، بهزاد و پری‌زاد آنقدر بها میدهد که هر کس بتواند در تنهایی و خلوت راز درونی خویش را آشکار کند و در آنجایی که هیچکس جز نقش و وجدان درونی خویش شنوای سخنان او نیست، اسرار درون خود را فاش سازد و از آنجا که این سخنان، صادقانه و به دور از هرگونه ریا و ظاهرسازی هستند، در شناسایی شخصیت و روحیات گویندگان آنها مهم به حساب آیند. هنگامی که همای برای اولین بار، چشمش به نگار و پیکره همایون می‌افتد و گرفتار آن نقش میشود، قرار و آرامش خود را از دست میدهد و در درون خود این نگرانی بوجود می‌آید که چگونه میتواند از دروی معشوق طاقبت بیاورد و دیگران با دیدن همای چه قضاوتی خواهند کرد:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| در اندیشه کایا چه پیش آیدم | اگر جان براید کنون شایدم |
| شب فرقتش چون به پایان برم | ز دریای عشقش کجا جان برم |
| زمانه به هر صورتم خون خورد | ازین صورتم تا چه پیش آورد |
| سر ار در نیارد پری پیکرم | ندانم چه آرد قضا بر سرم |
| من این نقش کی بستم از نقش یار | که هر دم چه نقش آردم روزگار |
| ازین پس چه گویندم اهل شناخت | که نقش رخس دید و جان درنباخت |
| نگویم که نقشی بخوبی چنوست | که صورت نبندم بجز نقش دوست |

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰ همای و همایون، ص ۳۴)

گاهی دل خویش را مورد خطاب قرار میدهد و به آن نهیب میزند که چرا به این عشق مبتلا گردیده است و در اثر سوز عشق، به یک نوع پوچگرایی میرسد:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| چرا جان نکردم همان دم نثار | که بستم دل خسته در نقش یار |
| کنم ترک سر گر دهد دوست دست | نگویم که من هستم ار دوست هست |
| ز احوال خود چند رانم سخن | که عاشق نشاید که گوید که من |

(همان: ۳۵-۳۴)

اما اولین بار که همای را میبیند، چون نمیخواهد پریزاد از آتش درونیش باخبر شود و پری به راز دلش برسد، آرام در درون میسوزد و با خود نجوا میکند:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| رهی پیشم آمد که پایانش نیست | فتادم به کاری که سامانش نیست |
| بدین غم توام رهبری کرده‌ای | ز جانم درین ره بری کرده‌ای |
| ولیکن چه درمان که خود کرده‌ام | خطا کردم و نیک بد کرده‌ام |
| شدم صید شیرافکنی شیرگیر | که از صید شیران ندارد گریز |
| همان دم که چون مه به بام آمدم | تو گویی چون ماهی به دام آمدم |
| چو بر مه فکندم ز عنبر کمند | چه افتاد کافتادم اندر کمند |

(همان: ۹۸)

درهمه آثار منشور خواجهی کرمانی بطور عام و "رساله سراجیه" بطور خاص در واقع نوعی حدیث نفس او محسوب میشود. در این رساله‌ها میتوان خواجهی کرمانی را در مقام یک ایدئولوگ اجتماعی و فرهنگی و نیز در مقام یک ادیب دانشمند کشف کرد و غبار ابهام از چهره‌اش زدود.

مفاخره

مفاخره یکی از مضامین و موضوعات رایج و کهن شعر فارسی است که بخش بزرگی از ادبیات فارسی را تشکیل میدهد و بر اساس آن شاعر با بیانی مبالغه آمیز به وصف امتیازها، ویژگیها و افتخارات خود میپردازد. خواجهی کرمانی هم به مانند دیگر شاعران قرن هشتم از این فن استفاده کرده، که مفاخره‌های او بسیار هنرمندانه است. در اکثر قصایدش از مفاخره بهره گرفته است. از جمله مضامین مفاخره در شعر خواجهی میتوان به ستایش گوهر و سخن، مرتبه ممدوحان، همت والا و مناعت طبع شاعر، مراتب دانش و فضل و..... اشاره کرد. علل سرایش مفاخرات را میتوان عوامل سیاسی، اجتماعی، ملی، مذهبی، روانشناختی و شخصی دانست. در اشعار خواجهی گونه‌های متفاوتی از مفاخره از جمله: مفاخرات مذهبی - مفاخرات ذوقی، عرفانی - مفاخره به سبب مرتبه ممدوحان - مفاخره به بلند همتی، استغنا و بی‌نیازی - مفاخره به سبب مرتبه شاعری و سخنوری - مفاخره به سبب خرد و اندیشه - مفاخره به سبب پیروی از آل پیامبر - و... وجود دارد.

۶-۱- مفاخره به بلند همتی، استغنا و بی‌نیازی: یکی از مواردی که در شعر خواجهی دیده میشود؛ نازش و مباحثات به این است که بلند همت است و به هر خواری و زبونی در مقابل فرومایگان تن در نمیدهد:

چو خواجهی آستین بر عالم افشان که شرط رهروان دامن فشان نیست
(همان: ۳۹۰)

خواجهی کرمانی در ملک قناعت کوس محمودی زده و چشم طمع بر تاج و تخت سلطان سنجر هم ندارد:

من که در ملک قناعت کوس محمودی زخم کی بود چشم طمع بر تاج و تخت سنجرم
گر بدامن زر بریزد بر سرم هر بامداد من کجا از سکه شاه فلک یادآورم
گرچه از دریا و کان یک جو مرا محصول نیست حاصلات کان و دریا را بیک جو نشمرم
همچو سرو و سوسنم آزاد بینند از جهان گر زمانه تاج زر بر سر نهد چون عبهرم
(همان: ۹۷)

مفاخره به سبب مرتبه شاعری و سخنوری: میتوان گفت که دلیل مفاخرات شاعران فارسی زبان بیشتر بیانگر روح فرهنگی و مربوط به نظام ارزشی است که شاعر در آن نشوونما کرده است. خواجهی کرمانی که به اولقب نخلبند دیوان نکته دانی، بستان معانی، میوه نخل سخنرانی، ملک الفضلاء، داده‌اند که خود به تنهایی گویای قدرت و توان وی در عرصه سخنوری است. در قصاید، غزلیات و قطعات خویش به سخن خودبالیده و آن را مایه مباحثات میداند:

تیغ نطقم جاری است از شرق تا اقصای غرب گر برد روح الامین بر آسمان اشعار من
تا سبق بردم بقوس قامت از گردون پیر مصحف کروبیان گردد سواد دفترم
نغمه مرغان عرشی میکند چرخ استماع شد دل دانشورم تیر و دو پیکر پیکرم
قند مصری گر رسد در گفته شیرین من از صریر کلک دستان ساز معنی گسترم
آب گردد از حیای شعر همچون شکرم
(همان: ۹۶)

به باور خواجوی کرمانی، وقتی او افساردانش را به دست بگیرد کسی را یارای مقابله با وی نیست و قلعه و ملک سخنوری را تصاحب خواهد کرد:

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| در باب قلعه گیری ملک سخنوری | با من کنند شاهسواران مشاوره |
| هرگه که بر مهاری دانش شوم سوار | کس با مهارتم نبرد نام مهمره |
| اشعار من که یوسف مصر لطافتست | باشد عزیز پیش سلاطین قاهره |
| با انوری مه کنم و ارزقی چرخ | هر ساعتی که حکم تو باشد مشاعره |

(همان: ۱۱۹)

مرثیه

در اصطلاح ادب "رثا یا مرثیه بر اشعاری اطلاق میشود که در ماتم گذشتگان و تعزیت یاران و بازماندگان و اظهار تاسف بر مرگ پادشاهان و بزرگان و ذکرمصائب ائمه اطهار(ع) مخصوصاً حضرت سیدالشهداء(ع) و دیگر شهدای کربلا و ذکرمناقب و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخص متوفی و بزرگ نشان دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتم‌زدگان به صبر و سکون و معانی دیگری از این قبیل سروده شده است." (موتمن، ۱۳۶۴، ص ۴۷). با مطالعه متون ادبی از دوره‌های نخستین شعر فارسی، میتوان دریافت که مرثیه در ادب فارسی و در آثار خواجوی کرمانی دارای انواعی است از جمله: مرثی درباری - مرثی مذهبی - مرثی فلسفی - مرثی داستانی.

مرثی درباری

این دسته از مرثی را شعرا در حق سلاطین و بزرگان درباری سروده‌اند و شاید بتوان گفت اکثریت مرثی دربین سروده‌های شاعران فارسی زبان را این نوع تشکیل میدهد. نمونه‌های از مرثی درباری در اشعار خواجو:

در مرثیه ملک الاعظم ناصر الدنيا و الدین محمدبن البرهان:

| | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| رنگ شفق نگر که چو خورشید روشنست | کز خون چشم ما فلک آلوده دامنست |
| بیژن کجاست ورنه چو نیکو نظر کنی | این خاک توده تیره‌تر از چاه بیژنست |
| بهمن پدید نیست وگرنه ز بانگ رعد | درمغز چرخ دمدمه کوس بهمنست |
| گیرم که سبز خدنگ فلک زیر ران تست | خود را نگاهدار که آن کره توست |
| دی سور بود و عیش و تماشا و خرمی | و امروز آه و ناله و زاری و شیونست |
| قطب ملوک ناصر دینی و دین نماند | فرمانده اکابر روی زمین نماند |

(خواجوی کرمانی، دیوان، ۱۳۷۴، ص ۱۴۲)

مرثی داستانی: این نوع از مرثی شامل "ابیاتی که شاعر برای یک شخصیت داستانی یا قهرمان یکی از منظومه‌ها سروده است. بار عاطفه و احساسی موجود در مرثی داستانی متفاوت است، بدیهی است که شاعر از مرگ قهرمانان محبوب خویش که دارای شخصیتی مثبت در داستان است بیشتر اندوهگین و متأثر میشود تا از مرگ یک شخص غیرمهم و منفور داستانش. از این جمله است، مرثیه‌ای که خواجوی کرمانی از خیردار شدن سام از مرگ پردخت سروده است و یا مرثیه‌ای که از کشته شدن شدید به دست سام و چگونگی آن و یا خیردار شدن عوج از کشته شدن خاتوره و چگونگی آن ...

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| سوار ختائی درآمد چو باد | که ساما بقای تو جاوید باد |
| که امشب پردخت حوری سرشت | به پرواز شد تا به باغ بهشت |
| همه خلق ازین غصه خون میخوردند | ندانم که این غصه چون میخوردند |

برآمد ز سام نریمان خروش دلش در بر از غم بیامد به جوش
 چو خور بر زمین زد کیانی کلاه چو مه بردرید آسمانی قباه
 (خواجهی کرمانی، سام نامه، ۱۳۸۶، ص ۳۹۰)

ویا وقتی همای در مراسم ساختگی مرگ همایون، تابوت او را میبیند، از شدت ناراحتی لب میگذرد و بیقراری میکند و دردمندانه نوحه سرمیدهد:

به فریاد میگفت کای کام دل ر بوده ز من صبر و آرام دل
 چنین است آیین و شرط وفا چنین بوده آن عهد و پیمان ما
 به امید آن کردم اینجا مقام که روزی برم همچو صحبت به شام
 کنون باز گردم سرانجام کار نه دلبر قرین و نه دل برقرار
 کس امروز بی‌رویت ای دلفروز مبادا به روز من تیره روز
 (خواجهی کرمانی، خسمه، همای و همایون، ۱۳۷۰، ص ۴۱۶)

مدح

خواجه بخش عظیمی از شعر خود را به مدح اختصاص داده است و در این زمینه هنر خود را به نمایش گذاشته است. علاوه بر کثرت مدایح، ممدوحانی هم، که شاعر به مدح آنها میپردازد، نیز بسیار زیاد است. شاعر کرمانی به مدح بسیاری از افراد پرداخته است که ویژگیهای مختلفی از آنها مورد عنایت خود قرار داده است. ممدوحان او شخصیت‌های متفاوتی را دارا هستند از عارف گرفته تا پادشاه و پیامبر که او برای ایشان صفاتی را هم ذکر میکند. ممدوحین خواجهی کرمانی به چند دسته تقسیم میشوند:

الف) سلاطین: ابوسعید بهادر خان، آریا خان، امیر شیخ حسن ایلکانی، جمال الدین امیر شیخ ابواسحق، امیر مبارزالدین محمد بن مظفرو.....

ب) وزرا: خواجه غیاث الدین محمد رشیدی، خواجه تاج الدین احمد بن محمد بن علی عراقی، شمس الدین محمود صابین قاضی، و.....

پ) عرفا و علما: شیخ مرشد الدین ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی، شیخ الاسلام امین الدین محمد کازرونی، سید عضد الدین، سید حمید الدین محمود، و..... (ر.ک. خواجهی کرمانی، ۱۳۹۱، ص ۶۸۵۳)
 شاعر به ویژگیهای متفاوتی از ممدوحان اشاره میکند، از ویژگیهای جسمی گرفته تا ویژگیهای روحی و معنوی مثل جود از جمله در مدح "مسعود شاه" میگوید:

چندان بریزد از کف دستت به گاه جود کز زر کنند پایه پیروزه منظره
 (همان: ۱۰۴)

در بیتی دیگر در مدح جمال الدین نیک پی اینگونه میگوید:

به وقت بذل چو بهمن فسرده پیش تو حاتم به گاه کینه چو پیران شکسته پیش تو رستم
 (همان: ۷۸)

خواجهی کرمانی در ابیات فراوانی به جنگاوری ممدوحش هم اشاره میکند. از جمله:

زمین ز خون عدویت محیط موج افکن زمان به کین حسودت نهنگ مردمخوار
 (همان: ۴۵)

در بیتی دیگر "ملک حسین" را با این صفت مورد اشاره قرار میدهد و میگوید:

خوار است پیش نیزه تو جان بدسگال ز آن روی بدسگال تو شد نیزه خوار خوار
(همان: ۳۷)

خواجو در مدح تاج‌الدین عراقی در بیت زیر یکی از صفاتش که برای ممدوحش برمی‌شمارد حلم است، و می‌گوید:
سپهر رفعت و کان حیا و معدن حلم جهان دانش و دریای جود و کوه وقار
(همان: ۴۱)

رحمه للعالمین (مدح رسول اکرم):

خسرو عرش آستان کرسی نشین کبریا مهبط ناموس اکبر رحمه للعالمین
(همان: ۱۱۱)

نابود کننده کفر و بهترین مردم (مدح امام علی):

قاضی دین رسول خازن گنج بتول قانع کیش هبل، ماحی نقش وثن
(همان: ۹۰)

معشرالمستغفرین صلوا علی خیرالوری زمره المسترحمین حیوا الوفی المرتضی
(همان: ۱۱۸)

نیایش

شاعران ما از دیرباز مناجات‌هایی را به نظم کشیده‌اند و لطیفترین راز و نیازها را زمزمه کرده‌اند، این اشعار حاصل لحظه‌های شیرین و روحانی بوده که مخلوق با خالق رحمان خویش داشته است. "وقتی زبان شعر اوج می‌گیرد و روح قدسی از آلودگی عالم ماده جدا می‌گردد و به معراج روحانی می‌رود، آهنگین‌ترین نغمه‌ها و روح نوازترین کلمات بر صحنه مینشینند و آشکارکننده نهنفته‌ترین اسرار درونی انسان می‌شود." (احمدی بیرجندی، ۱۳۷۱، ص ۱۶). نیایش خواجو در کمال نامه، حول محور عرفان و خواسته‌های معنوی صورت می‌گیرد، انواع خواسته‌های معنوی از جمله: توبه، گریز از گناه، عفوخواهی، طلب دین و توحید، راه یابی به وحدت، در این مناجات دیده می‌شود:

من دل‌مرده را حیاتی بخش وزغم نیستی نجاتی بخش
بینوایم مرا نوایی ساز دردمندم مرا دوایی ساز
(خواجوی کرمانی، کمال نامه، ۱۳۷۰، ص ۱۰۴)

از پروردگارش می‌خواهد، دین و معرفت را به او ارزانی دارد، یقین را بر دلش راه دهد و او را بسوی حقیقت راهنمایی کند، تا هرچه بهتر خدای خویش را شناخته و به یگانگی او پی ببرد:

شربت از مشرب یقینم ده میوه از بوستان دینم ده
نزلم از بارگاه تحقیق آر رختم از کارگاه توفیق آر
مست جام شراب شوقم کن بلبل بوستان ذوقم کن
لحن داود ده زبورم را باغ فردوس بخش حورم را
در توحید بر دلم بگشای ره ایوان وحدتم بنمای

خواجه در گوهرنامه هنگامی که می‌خواهد به درگاه خداوند مناجات کند، در همان اولین بیت پیامبر (ص) را میانجی و واسطهٔ خویش قرار داده و پروردگارش را به حرمت و عزت عترتش سوگند میدهد که از گناهان او چشم‌پوشد و خطاهای بی‌پایانش را نادیده انگارد:

خداوندا به حق و حرمت او به آل طاهرین و عترت او
که خط در نامهٔ عصیان ما کش قلم در جرم بی‌پایان ما کش
(خواجهی کرمانی، گوهر نامه، ۱۳۷۰، ص ۲۰۴)

مناجات خواجه در همایون در دو قسمت قرار دارد. در قسمت اول از یگانگی خداوند و بی‌مثال بودن او سخن در میان است، خواجه خود را مانند گدا و خداوند را پادشاه جهانیان تصور میکند و از نظر او اگر بنده خطایی کند از بندگی او ناشی میشود. اما از پادشاه تنها بخشش و کرم انتظار میرود:

اگر زانک از بنده آید خطا ز سلطان نزیید برون از خطا
عطای تو بیش از خطای منست ولی گر نبخشی سزای منست
گدایان گهی پادشاهی کنند گه از پادشاهان گدائی کنند
من آن میکنم کز گدایان سزد تو آن کن که از پادشاهان سزد
خواجهی کرمانی، همایون، ۱۳۷۰، ص ۳۶۳

شاعر در قسمت دوم مناجات و نیایش از باری تعالی، امیدواری خویش به کرم خالقش را بر زبان میراند:

الهی چو امیدوارم به تو برآور امیددی که دارم به تو
رهی پیشم آور که در هر قدم زخم دم به دم در رضای تو دم
درآموز شکرم چو بخشیم گنج صبوریم ده چون فرستیم رنج
ز شرم گنه آیم، آیم میر چو خاکم ز تقصیر من درگذر
تو آن ده که باشد رضایت دران که فعل بد ما ندارد کران
بلندم کن ار زانک کردیم پست زپایم میفکن چو بردی زدست
(همان: ۲۶۸)

خواجهی هنگام نیایش در گل و نوروز به درگاه خدا، معمولاً برای برآورده شدن حاجاتش، خداوند را به کسی یا چیزی سوگند میدهد:

خداوندا به حق نیک مردان که احوال بدم را نیک گردان
مکن خوارم به تقصیری که کردم که از کویت به خواری برنگردم
اگر من سر زفرمانت بیچم سگم گرهیچ کس گیرد به هیچم
(خمسهٔ خواجهی کرمانی، گل و نوروز، ۱۳۷۰، ص ۴۷۷)

نیایش در سام‌نامه دارای بالاترین بسامد میباشد. آنچه در نیایشهای سام‌نامه جلب توجه میکند، اجابت بی‌درنگ برخی از نیایشهاست که گره‌گشای موقعیتهای دشواری است که قهرمان حماسه گرفتار آن شده است:

باستاد در عرصهٔ رزمگاه بنالید بر داور داد خواه
پناهید بر داور دادرس که‌ای دادگستر به فریاد رس

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| چنین چند مانم به گرداب غم | ز اندیشه اندر برم دل دژم |
| طرازنده طارم اختری | به هر داوری در جهان داوری |
| خداوند خورشید و انجم توئی | پدیدآور رزق مردم توئی |
| تو دادی مرا زور و هم فرهی | منوچهر شه را تو دادی شهی |
| تو بیمار غم را شفا میدهی | تو درماندگان را دوا میدهی |
| مرا هم به گیتی برآور امید | به زورم یکی تازه ده نور شید |
| همی گفت کای داور آب و خاک | همی جان توبخشی وسازی هلاک... |

(خواجوی کرمانی، نامه، ۱۳۸۶، ص ۲۰۸)

وصف

خواجوی کرمانی در توصیفات خود از شیوه جاندارنمایی و انسان‌وارگی محیط بسیار استفاده میکند. نکته دیگری که ذکر آن لازم مینماید این است که خواجو در منظومه‌های خود بسیاری از امور و پدیده‌ها را توصیف میکند. از قبیل توصیف طلوع و غروب خورشید، توصیف رنگها، میوه‌ها، گلها و... خواجو با بهره جستن از برخی صورخیال همچون تشبیه، استعاره، تشخیص زیبایی خاصی به سخن خود بخشیده است. وصف مرغزاری که نوروز در آنجا جهان افروز کشمیری را ملاقات میکند:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| جنیبت راند بر پیروزه دشتی | مقامی دید چون خرم بهشتی |
| شده از گل رخ گل ارغوانی | زمین گشته ز سبزه آسمانی |
| زهر سویی دمیده نوبهاری | زهر سنگی شکفته لاله زاری |
| روان از هر طرف سرچشمه آب | وزان سرچشمه خورشید در تاب |

(خواجوی کرمانی، گل و نوروز، ۱۳۷۰، ص ۳۰).

وصف مرغزاری که نوروز با موبدان در آنجا فرود آمد:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| پدید آمد ز نا گه مرغزاری | زهر گوشه نوآگر مرغ زاری |
| شده از سبزه طرف جویباران | چو خط سبز فام گل عذاران |
| شقایق جام گلگون درکشیده | درختان راستی قد برکشیده |
| چراگر آهوان بر طرف آن راغ | نوآگر بلبلان در صحن آن باغ |

(همان: ۱۲۳)

خواجوی کرمانی یکی از زیباترین و بدیعترین توصیفات را در مورد عشق انجام داده و با استفاده از صنایع مختلف ادبی تصویری ماندگار را به جا گذاشته است. توصیف عشق در منظومه گل و نوروز در قسمت "پاسخ دادن شاهزاده نوروز مهرسب حکیم را و آشکار کردن راز خویش" خواجو از زبان نوروز به وصف عشق میپردازد:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| به پاسخ گفت کای جاسوس افلاک | به دانش برده گوی از عرصه خاک |
| چو سود ار حکمت کلی بخوانی | چو عین عشق را معنی ندانی |
| وگردانی که در کون و مکان چیست | ندانی کاین معانی را بیان چیست |
| به منطق گر نهی قانون کارم | به قانون کار دل چون گوش دارم |
| نه مفتاحم در بینش گشاید | نه مصباحم ره دانش نماید |
| شفای دردمندان دردمندیست | نجات پای بندان پای بندیست |

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| اصول این کلام از عاشقان جوی | حدیث صبح پیش صادقان گوی |
| کسی کو هست با معقول کارش | در این منهج کی باشد گذارش |
| به دانایی نگردد عشق معلوم | نبیند عقل در این سر مکتوم |
| گر افلاطون بخواند نامه عشق | زند بر شش جهت هنگامه عشق |
| مریض عشق نشناسد دوا را | اسیر دل به جان خواهد بلا را... |

خواجه در توصیف مجالس بزم عفت کلام را رعایت میکند وبا استفاده از تشبیهات و استعارات و اغراق به توصیف آنها میپردازد:

وصف مجلس بزم سلم:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| نشسته سلم بر تخت منوچهر | شب شامی بریده از سحر مهر |
| اشارت کرد تا ترکان فرخار | بپردازند خلوت را ز اغیار |
| حواری نسبتان عیسوی دم | ز چشم زخم آرند اشک مریم |
| بتان ارمن و خوبان قبیچاق | کشیده سر زمستی در به غلطاق |
| شراب قیصری در جام کردند | مسیح روح بخشش نام کردند |
| چو اشک مشک در طاس زر افتاد | سرشک رشک در چشم خور افتاد |
| قدح گرینده و نی آه زن شد | نوا در پرده دل راه زن شد |
| مه مطرب ره ناهید میزد | می آتش در دل خورشید میزد |
| گرفته بر ادای نغمه زبر | خروسان صراحی صوت شبگیر |
| می گشتاسی از جام جمشید | فروزان چو زمشرق شمع خورشید |

(همان: ۱۳۹-۱۳۸)

نکته‌ای که در این گونه وصفهای خواجهی کرمانی نمود دارد، استفاده وی از نام بزرگان گذشته ایران است. بعنوان نمونه در همین چند بیت مورد اشاره بالا سلم بر تخت منوچهر نشسته که داستان سلم و نبرد منوچهر با او را به یاد می‌آورد وبا در بیتی دیگر از گشتاسب و جمشید استفاده کرده که هم تداعی پادشاهان گذشته ایران است. در منظومه همای و همایون، نیز در وصف اجزای گوناگون داستان از زبان شاعر یا قهرمانان صورت میگیرد و این نوسان در توصیفات باعث زیبایی و گیرایی بیشتر منظومه میشود. وصف موجودات شگفت انگیز، موجوداتی که ساخته و پرداخته ذهن شاعر است و ریشه در تخیلات شاعر دارد. خواجه در توصیف گوری که در شکارگاه بر همای ظاهر شد میگوید:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| یکی گوری دید اندران پهن دشت | که برطرف نخچیرگه برگذشت |
| لبانش ز یاقوت و مشکینش دم | سر دستش از لعل و زرینش سم |
| سیه چشم و گیشویش و مه جبین | پری پوی و دریا بر و که سرین |
| ز پیش سواران به کردار باد | برون رفت و سر سوی صحرا نهاد |
| | (خواجهی کرمانی، همای و |

همایون، ۱۳۷۰، ص ۲۹)

خواجهی کرمانی، زند جادوگر را دیو سیاه، زشت و بد ترکیبی توصیف میکند که بر پلنگی سوار شده و مار سیاهی بعنوان تازیانه به دست گرفته:

| | | |
|------------------------------|-----------------|----------------|
| پدید آمد از دامن کوهسار | یکی دیو پتیاره | مانند قار |
| به قد چون شب تیره روزان دراز | برون کرده دندان | چو نیش گراز |
| چو پیلی شده بر پلنگی سوار | به دستش سیاه | اژدهایی چو قار |

هجو

در اصطلاح هجو "شعری است که شاعر در آن زشتیها و ضعفهای اخلاقی کسی را که مورد نفرت اوست، توصیف میکند و به مسخره میگیرد." (میرصادقی، ۱۳۷۶، ص ۳۰۳) هجوسرا میکوشد با تمام توان، قربانیش را به هر طریق ممکن بی‌آبرو سازد و با استفاده از روشهای گوناگونی چون توهین و ناسزاهای تند و مستقیم، تحقیر، تشبیهات زنده، نفرین و... به اصطلاح دلش را خنک کند.

در دیوان خواجهی کرمانی، هجو و گونه‌های مختلف آن به جهت شرایط و اوضاع نامناسب زندگی این شاعر و گرفتار شدن وی در فقر و تنگدستی به ابزاری کارآمد تبدیل میشود و همین نیازمندی است که سبب می‌گردد بیشتر انگیزه‌های هجویه‌های او چه از نوع فردی و چه گروهی، رنگ شخصی به خود بگیرد. غالب اشعار هجوی خواجه مخاطباتی مشخص دارد. در هجو قاضی ابوبکر که گویا بخشی از صله او را نداده است میگوید:

| | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| کافی دولت و دین میر ابوبکر که نیست | درجات بمعالی و کمالات نظیر |
| چه دهم شرح مقادیر عطای تو که نیست | با ابدی کفت حاصل کان عشر عشر |
| بگشا دست جوانمردی و با همچو منی | فکر امسال به یک باره برون کن ز ضمیر |
| بلبل طبع من آن به که به بستان سخن | سبق مدح تو تکرار کند گاه صغیر |
| من همانم که اگر در قلم آرم بیتی | چون قلم سر بنهد بر خط من تیر دبیر |
| قلعه گیران ضمیرم چو زه آرند کمان | صف گردنکش گردون بشکافند به تیر |
| شمسه خاطر من چون بدرخشد زافق | برود آب ز سرچشمه خورشید منیر |
| تو بدین خواجهی و میری خود غره مشو | که نه آنم که تصوّر کنم از خواجه و میر |
| من که سر پنجه شیران به سخن در شکم | همه دانند که نبود غمم از خرسی پیر |

(خواجهی کرمانی، دیوان، ۱۳۷۴، ص ۱۶۳)

یا حاکم فیروزان را به دلیل مال دوستی و خشک ناخنی به سخره میگیرد و کرم نداشتن او را در دو شعر مذمت میکند و به هجو، وی را چون عاشقان نامدار مدهوش روی زروسیم میدانند:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| گفت با من یکی ز فیروزان | که چه بودت ز آمدن مقصود |
| شهر بگذاشتی و بگذاشتی | از مقامی که بود معدن جود |
| و آمدی سوی محنت آبادی | که نباشد در و کرم موجود |
| این زمان با وجود حاکم ما | جود را نیست در زمانه وجود |
| سیم و یسه ست و شاه ما رامین | زر ایاز دست و میر ما محمود |

(همان: ۱۶۲)

بخش دیگری از هجوهای خواجه، آن است که وی علیه حاسدان و بدخواهان سروده:

وی خرد خوانده بداندیش ترا خرس و خروس
 زشت روی آمده و خوب لقا خرس و خروس
 مانده در سلسله خوف و رجا خرس و خروس
 تاجدار آید و پشمینه قبا خرس و خروس
 (همان: ۵۹۳)

ای به اقبال تو با برگ ونوا خرس و خروس
 قهر و لطف تو موثر شده در ملک وجود
 غضب و عنف تو چون کرده تصور دد و دام
 طبعت از چشم تغییر فکند در عالم

خواجه در پاسخ به نامه شمس الدین در قطعه‌ی چهارده بیت پراز کنایه و تعریض، شاعران اصفهان را تحقیر میکند و ضمن هجو، آنان را سگان عوعو کننده بر کاهدان و خویش را شیر آسمان میدانند که هیچ التفاتی به پارس آنها ندارد:

سپهر فضل شمس نخجوانی
 توئی ملّاح دریای معانی
 مرا محکوم خود دانم که دانی
 که نبود آب را ننگ از روانی
 نرنجد طوطی از شکر فشانی
 که نیشابوری و جریاذقانی
 غمی از شاعران اصفهانی
 به غوغای سگان کاهدانی
 زمشتی غرچه مازندرانی
 از این خرکره گان کاروانی
 برو نظامکان از هرزه خوانی
 نه تمییز مثالث از مثانی
 خداوندا که جاویدان بمانی

فروغ اختر دین محمّد
 توئی مستاح صحرای معالی
 ترا مخدوم خود دانی که دانم
 زشعرت عار می‌باید که نبود
 ننالد بلبل از دستان سرائی
 خلیل و اخفش آن شهرت ندارند
 تو میدانی که داعی را نباشد
 نگرده ملتفت شیر سپهری
 مگر دیوست رستم کاورد یاد
 دراین ره نطق عیسی چون نتوان یافت
 نظامی را چه باک از هجو خوانند
 نه ثالث را ز ثانی فرق دانند
 چو در دانش نمی‌مانی بدین قوم

نتیجه‌گیری

مطالعه آثار ادبی از جمله آثار خواجهی کرمانی نشان میدهد که متون ادبی در یک ژانر خاص محدود نشده‌اند. مرزبندی و قرار دادن هر اثر ادبی در یک نوع خاص شاید درباره برخی از آثار که از نظر حجم و گستردگی اندک باشد، امکان‌پذیر باشد؛ اما بی‌گمان درباره آثار بزرگ، این امر خالی از اشکال نخواهد بود. هر اثر ادبی بزرگ به احتمال زیاد در درون خود انواع فرعی دیگری نیز دارد.

انواع ادبی در آثار خواجهی کرمانی، بسامد یکسانی ندارند. این امری طبیعی است؛ زیرا شاعر در کاربرد هر گونه ادبی متأثر از فضای حاکم بر اشعار خود، سنت‌های معمول یا تحت تاثیر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار خود بوده است. در آثار خواجهی کرمانی انواع ادبی تعلیمی، حماسی، غنایی با فرعیات و شاخه‌های مربوط به آنها دیده میشود.

از لحاظ کمی، میزان بسامد هر یک از گونه‌های ادبی در آثار خواجهی کرمانی با موضوع هر اثر ارتباط دارد. از این رو روضه الانوار که در برابر مخزن الاسرار نظامی سروده است، حاوی صدها نکته اخلاقی و عرفانی است. که در آن گونه‌های ادبیات تعلیمی از بسامد بیشتری نسبت به سایر آثار برخوردار است. و زیرمجموعه‌های ادبیات غنایی در دو

اثر گل و نوروز و همای و همایون با بسامد بیشتری به چشم می‌خورد. با آن که هریک از آثار شاعر با موضوع خاص سروده شده‌اند؛ اما تعیین مرزبندی و منحصر کردن آنها به یک گونه ادبی خالی از اشکال نخواهد بود. بعنوان مثال، در سام نامه خواجه که اثری حماسی است، عشق و تغزل در حماسه برای تلطیف فضای داستان و کاستن از خشونت حماسه و بعنوان موضوعی فرعی و با رعایت وحدت لحن و ویژگیهای زبانی به کار گرفته می‌شود. عمده‌ترین مضمون در آثار خواجهی کرمانی، مدح است. که بخش زیادی از اشعار خواجه در دیوان او را شامل می‌شود. اگر خواجهی کرمانی به مدح امیران و بزرگان وستایش این و آن پرداخته، توشه آخرتی نیز فراهم ساخته است. در مدح رسول اکرم (ص) وائمه اطهار، سخنهای نغز و دل‌ویز سروده که نمونه اعتقاد و ایمان و اخلاص اوست بدین خاندان و از سرصدق و صفا سروده است. در این اشعار تملق و مداهنه نیست، اغراق و مبالغه در مضامین آنها راه ندارد و آنچه سروده شده؛ زبان دل است و مایه سرافرازی و شاید رستگاری او باشد.

بطور کلی مهمترین درونمایه‌های و محتوای آثار خواجهی کرمانی عبارتند از شکواییه، مدح و منقبت، مرثیه، تهنیت، هجو، مفاخره، تقاضا، نیایش، توصیف و... که خواجه به مقتضای هریک از این موضوعات شگردهای و کارکردهای زبانی خاصی به کار گرفته است. که از میان اینها از وصف بیشتر از همه استفاده شده است. خواجهی کرمانی اندیشه‌ها و عواطف خود را در تصویرهای زیبا و تابلوهای عالی ترسیم نموده و معانی و الفاظ را در نهایت ایجاز و با آهنگی گوش‌نواز به خواننده منتقل می‌کند. اوج غلیان احساسات و عواطف خواجه آنجاست که ناکامیها، نومیدیها، غم غربت، آوارگیها و درد هجران از وطن یا از معشوق (مجازی و حقیقی) شکست و بیچارگی خود را در برابر معشوق یا در برابر روزگار ستمگر، بصورت شکواییه یا در غزلیات عاشقانه و عارفانه با زبانی آکنده از موسیقی و احساس بیان می‌کند. در چنین مواقعی خواننده با روایت درون‌گرایانه یا حدیث نفس‌گوینده روبه‌رو خواهد بود و از طریق تصویرهای خیالی میتوان به ژرف ساخت عاطفی ذهن شاعر پی برد و با وی ارتباط عاطفی و احساسی برقرار نمود.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان استخراج شده است. آقای دکتر عنایت‌الله شریف‌پور راهنمایی این رساله و مقاله مستخرج را برعهده داشته‌اند. سرکار خانم صدیقه ستوده‌نیا کرانی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر سعید پور امینایی بعنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت، تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشگاه آزاد واحد سیرجان که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، و نیز همکاران محترم نشریه وزین بهار ادب اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را برعهده میگیرند.

REFERENCES

- Ebn Shahr Ashub Mazandarani, Muhammad Ebn Ali, 1410 AH, Similar to the Qur'an and Different, Qom: Bidar
- Anoushe, Hassan, (2002), Dictionary of Persian Literature, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance
- Shamisa, Syros, (2004), prose stylistics, Tehran: Mitra
-, (2010), literary criticism, second edition, Tehran: Ferdous.
-, (2010), literary genres, fifth edition, Neshramitra
- Rozmjo, Hossein, (1993), Psychology of Khajavi Kermani's Mystical Poems, Cultural Universe, Number 5, Year ۸
-, (1993), Literary types, Volume 2, Astan Quds Razavi Printing and Publishing Institute.
- Rostgar Fasaee, Mahmoud, (2010), Types of Persian poetry, second edition, published by Navid Shiraz.
- Zarin Kob, Abdul Hossein, (1995), Acquaintance with Literary Criticism, third edition, Tehran: Sakhan
-, (1999), Lieless Poetry, Unmasked Poetry, ۸th edition, Tehran: Elami
- (2001), two centuries of silence, Tehran: Alami.
-, (2003), Naghdadbi, ۷th edition, Tehran: Amir Kabir
- (2003), Aristotle and the art of poetry, Tehran: Amir Kabir
- Safa, Zabihullah, (2002), History of Literature in Iran, Tehran: Amir Kabir Publications
-, 1990, History of literature in Iran and in the territory of the Persian language from the end of the ۸th century to the beginning of the ۱۰th century, Tehran: Ferdous
- Khajavi Kermani, Mahmoud bin Ali, (1971), Gol and Nowruz, by Kamal Aini's efforts, Tehran: Farhang Iran Foundation Publications
-(1971) Homai Vahmayun, with the efforts of Kamal Eini, Tehran: Farhang Iran Foundation Publications
-(1991), Khamse Khajo, edited by Saeed Niazkermani, Kerman: Shahid Bahonar University, Kerman, published by Mehr Wamah.
-(1995), Diwan Khajovi Kermani, edited by Ahmad Soheili Khansari, Tehran, Pazhang
-(2007), Samnameh, edited by Dr. Mitram Mehrabadi, Tehran: Duniya Kitab Publications.
-(2008), Al-Anwar Qadameh, edited by Dr. Mahmoud Abadi, Tehran: Written Heritage
-, (2012), Divan of Poems, edited by Ahmad Sohaili Khansari, Tehran: Sanai.
- (2019), Khajo's letters edited by Mohammad Shadrovi Manesh, Mahmoud Abedi, Tehran: Written Heritage Research Institute.
- Nazmi Tabrizi, Ali, (1999), Poems of Poems and Prose, Third Edition.
- Mirsadeghi, Maimant, (1997), Dictionary of poetic art, second edition, Tehran, Mahnaz book
- Motman, Zain al-Abidin, (1985), Persian poetry and literature, Tehran: Zarin

Volk, Rene and Austin Warren, (2003), Theory of Literature, translated by Zia Mohehd and Parviz Mohajer, second edition, Tehran: Scientific and Cultural

فهرست منابع فارسی

- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ق، متشابه القرآن و مختلفه، قم: بیدار
انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگنامه ادب فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، سبک‌شناسی نثر، تهران: میترا
.....، (۱۳۸۹)، نقد ادبی، چاپ دوم، تهران: فردوس.
.....، (۱۳۸۹)، انواع ادبی، چاپ پنجم، نشر میترا
رزمجو، حسین، (۱۳۷۰)، روانشناسی اشعار عرفانی خواجه کرمانی، کیهان فرهنگی، شماره ۵، سال هشتم
.....، (۱۳۷۲)، انواع ادبی، ج ۲، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
رستگار فسایی، محمود، (۱۳۸۰)، انواع شعر فارسی، چاپ دوم، انتشارات: نوید شیراز
زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۴)، آشنایی با نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: سخن
.....، (۱۳۷۸)، شعری دروغ، شعر بی نقاب، چاپ هشتم، تهران: علمی
.....، (۱۳۸۱)، دو قرن سکوت، تهران: علمی.
.....، (۱۳۸۲)، نقد ادبی، چاپ هفتم، تهران: امیر کبیر
.....، (۱۳۸۲)، ارسطو و فن شعر، تهران: امیر کبیر
صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۱)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر
.....، ۱۳۶۹، تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان فارسی از اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن دهم، تهران: فردوس
خواجه کرمانی، محمود بن علی، (۱۳۵۰)، گل و نوروز، به اهتمام و کوشش کمال عینی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ
ایران
.....، (۱۳۵۰)، همایون، به کوشش کمال عینی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
.....، (۱۳۷۰)، خمسه خواجه، تصحیح سعید نیاز کرمانی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان، نشر: مهر و ماه
.....، (۱۳۷۴)، دیوان خواجه کرمانی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پازنگ
.....، ۱۳۸۶، سام‌نامه، تصحیح دکتر میترامهرآبادی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
.....، (۱۳۸۷)، روضه الانوار مقدمه، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران: میراث مکتوب
.....، (۱۳۹۱)، دیوان/شعار، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: سنایی.
.....، (۱۳۹۹)، رسائل خواجه تصحیح محمد شادروی منش، محمود عابدی، تهران: موسسه پژوهشی میراث مکتوب.
نظمی تبریزی، علی، (۱۳۷۸)، تذکره الشعراء منظوم و منثور، چاپ سوم.
میرصادقی، میمنت، (۱۳۷۶)، واژه نامه هنر شاعری، چاپ دوم، تهران: کتاب مهناز
موتمن، زین العابدین، (۱۳۶۴)، شعر و ادب فارسی، تهران: زرین
ولک، رنه و آوستن وارن، (۱۳۸۲)، نظریه ادبیات، مترجم ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی

صدیقه ستوده‌نیا کرانی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران.

(Email: sedighehsotoudeh785@gmail.com)

عنایت‌الله شریف‌پور: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

(Email: e.Sharifpour@uk.ac.ir: نویسنده مسئول)

سعید پور امینایی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران.

(Email: Saeedpouraminaei43@gmail.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Sedigheh Sotoudehnia Karani: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Sirjan Branch, Islamic Azad University, Sirjan, Iran.

(Email: sedighehsotoudeh785@gmail.com)

Enayatullah Sharifpour: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran.

(Email: e.Sharifpour@uk.ac.ir: Responsible author)

Saeed Pouraminaei: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Sirjan Branch, Islamic Azad University, Sirjan, Iran.

(Email: Saeedpouraminaei43@gmail.com)